مطالعات تاریخ اسلام
سال دهم/ شمارهٔ ۳۷/ تابستان ۱۳۹۷

طریقت صفی‌علیشاهی، نمونه‌ای از پیوند طریقت و سیاست در عصر قاجار

رضا دهقانی[۱]
علی‌اصغر چاهیان بروجنی[۲]

چکیده: صوفیان نعمت‌الهی که پس از قرن‌ها در قرن هجدهم راه بازگشت از هند به ایران را در پیش گرفتند، در قرن نوزدهم علاوه بر گسترش و توسعه آن در ایران به فرقه‌های مختلف تقسیم شدند. یکی از این فرقه‌ها طریقت صفی‌علیشاهی است که علاوه بر جدا شدن از بدنهٔ اصلی نعمت‌اللهی دارای منشی متفاوت یا ملموس‌تر در رویکردهای سیاسی و اجتماعی نسبت به سایر فرقه‌ها بود. منشی که موجب گردید در تعامل عمیق با دربار قاجار قرار گیرد به نحوی که در بین درباریان قاجار نیز راه یافت و از سوی دیگر نقشی تأثیرگذار در انقلاب مشروطه برجای گذاشت.این جستار با روش توصیفی ـ تبیینی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای سعی دارد تا چگونگی و چرایی شکل گیری این طریقت، خاستگاه و رویکردهای آن را در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی ایران عصر قاجار در دوره فعالیت صفی‌علیشاه ـ مؤسس این طریقت ـ بررسی کند و پیامدهای آن را در عصر جانشین وی ظهیرالدوله باز نماید و از این طریق به نمایی از زمینه‌های تکوین رویکردهای سیاسی طریقت مزبور در عصر قاجار و انقلاب مشروطه دست یابد.یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد اندیشه صفی‌علیشاه در طول دورهٔ ناصرالدین شاه شکل گرفت و رویکردهای سیاسی و اجتماعی وی در آثارش به‌تدریج بازتاب یافت. به این ترتیب توانست اعتماد هیئت حاکمه قاجار را به سمت خویش جلب نماید و با جذب درباریان و حمایت مادی و سیاسی آنها به گسترش طریقت خویش بپردازد و اندیشه‌های برگرفته از عرفان اجتماعی خویش را در جامعه بسط دهد و در چارچوب همین اندیشه‌های عرفانی توانست با قشر روشنفکر و نوگرای جامعه تعامل و همسویی نماید که نهایتاً منجر به تأثیرگذاری طریقت صفی‌علیشاهی در انقلاب مشروطه گردید.

واژه‌های کلیدی: قاجاریه، مشروطه، طریقت، سیاست، نعمت‌اللهیه، صفی‌علیشاه، ظهیرالدوله

---

۱ دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز(نویسنده مسئول) rdehgani@tabrizu.ac.ir و مامور به خدمت در گروه غرب آسیای دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران rdehghani@ut.ac.ir
۲ دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه تبریز aliasghar.chahian@yahoo.com
تاریخ دریافت:۹۶/۰۸/۱۳ تاریخ تأیید: ۹۷/۰۲/۰۸

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

Safi Ali Shahi'sTarighat, an Example of the Linkage between Tarighat and Politics in theQajar Era

Reza Dehghani[1]
Ali Asghar Chahian Boroujeni[2]

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

Abstract: Having developed and expended in Iran, the Nematollahi Sufis, who, after centuries, took the way back from India to Iranin the eighteenth century, were divided into different cults in the nineteenth century.One of these cultswas the Tarighat of Safi Ali Shahi, which not only was separated from the main body of Nematollahi, but also had a different or more tangible approach towards political and social issues comparing other cults.The approach led to deep engagement of the cult with the Qajar court, so that it could penetrate among the Qajar courtiers as well; and, on the other hand, it played aneffective role on the Constitutional Revolution.This paper, using a descriptive-analytical method and based on documentary studies, aims to evaluate how and why this Tarighat was formed.Moreover, it tries to studyits approaches in the political and social scenes of Iran inQajar era, during the period of Safi Ali Shah (the founder of the tarighat), and to show its consequences in the era of his successor, Zahir al-Dawla, to provide an overview of the developing fields of the political approaches of mentioned Tarighatduring the Qajar era and Constitutional Revolution.The findings of the research indicate that Safi Ali Shah's thought was formed during Naser-al-Din Shah's era, and his political and social approaches were gradually reflected in his work. Accordingly, he was able to achieve the trust of the ruling Qajar government and by attracting the courtiers and their material and political support, hecould expand his way (Tarighat) and develop the ideas derived from his social mysticism in the society. Moreover, along with these mystical thoughts, he managed to interact and align with the intellectual and modernist circle of the society, which ultimately, led to the influence of Safi Ali-Shahi'sTaright in the Constitutional Revolution.

Keywords: Qajar, Constitutional, Nematollahieh, tarighat, politics, Safi Ali Shah,Zahir al-Dawla

1 Associate Professor of the History Department, the University of Tabriz and Assigned Assistant to the Faculty of World Studies, the University of Tehran,(Corresponding Author) rdehgani@tabrizu.ac.ir, rdehghani@ut.ac.ir
2 The Postgraduate student in history, the University of Tabriz,aliasghar.chahian@yahoo.com

مقدمه

در سدهٔ نوزدهم جامعه ایران دچار تحولات فکری و اجتماعی مختلفی گردید. این تحولات هم‌سو با تحولات سیاسی توانست پیامدهای مختلفی را برای جامعهٔ ایران به همراه بیاورد. تا آنجا که تلاقی تحولات سیاسی ـ اجتماعی در انتهای قرن نوزدهم زمینه‌ساز انقلاب مشروطه گردید که در ابتدای قرن بیستم به ثمر نشست. جریان‌های فکری اجتماعی به سهم خود در انقلاب مشروطه تأثیر گذار بودند. یکی از این جریانها، تصوف است. تصوف که دارای پیشینه‌ای ریشه‌دار در فرهنگ ایران است به‌عنوان یکی از جریان‌های فکری اجتماعی در سده بیستم دچار تحول گردید. جریان تصوف نعمت‌اللهی که به پیروان شاه نعمت‌الله ولی منسوب است، بعد از قرنها از هندوستان به ایران بازگشت و با رویکردی جدید با ساختار اجتماعی ایرانیان درهم آمیخت. شعب جدید به‌تدریج در طریقت نعمت‌اللهی شکل گرفتند و در تحولات سیاسی ـ اجتماعی ایران از جمله جریان مشروطه تأثیرگذار شدند. از جمله این طریقت‌ها، طریقت صفی‌علیشاهی است. این طریقت با رویکردهای متفاوت نسبت به سایر طریقت‌ها توانست در انقلاب مشروطه نقش بسزایی داشته باشد. برای درک چرایی و چگونگی شکل‌گیری این فرایند لازم است شرایط و ویژگی‌های مؤثر در این رویکردهای متفاوت و زمینه‌ساز در تکوین نگرش‌های فکری و رفتارهای سیاسی این طریقت مورد بررسی قرار گیرند.

درخصوص پیشینه پژوهش گفتنی است اکنون کمتر پژوهشی در مورد تعامل جریان‌های تصوف به‌ویژه طریقت صفی‌علیشاهی با حاکمیت سیاسی قاجار و زمینه‌های تأثیرگذاری آن در انقلاب مشروطه صورت گرفته است. پژوهش‌هایی که تا به حال صورت گرفته غالباً به نقش طریقت مزبور در انقلاب مشروطه پرداخته‌اند و به‌گونه‌ای صرفاً به پیامدهای دگرگونی‌های فکری این طریقت پرداخته شده است، بدون آنکه به ماهیت این طریقت و دگرگونی‌های آن توجه شود. مقاله‌ای با عنوان «واکنش و عملکرد شعب طریقت نعمت اللهیه به جنبش مشروطه‌خواهی» توسط هادی پیروزان نوشته شده که به نقش چهار طریقت جریان نعمت اللهی در انقلاب مشروطه پرداخته که یکی از آنها طریقت صفی‌علیشاهی است. در بخشی از این مقاله صرفاً نقش این طریقت در انقلاب مشروطه مورد کاوش قرار گرفته است بدون آنکه زمینه‌های سیاسی پیوند طریقت صفی‌علیشاهی با حاکمیت قاجار و تحولات فکری آن مورد توجه قرار گیرد.[۱] مقاله‌ای دیگری نیز با عنوان «ظهیرالدوله: نوسازی تصوف

۱ هادی پیروزان (تابستان ۱۳۹۲)، «واکنش و عملکرد شعب طریقت نعمت اللهیه به جنبش مشروطه خواهی»، *فصلنامه پژوهشهای تاریخی*، س۴۹، ش۲(۱۸)، صص۹۳-۱۱۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

با اغراض تجدد در انجمن اخوت» توسط محی‌الدین قنبری و صبا فدوی نوشته شده که صرفاً رویکردهای متجددانه ظهیرالدوله را در عصر مشروطه مورد کاوش قرار داده است، بدون آنکه به‌دنبال چگونگی تکوین این جریان فکری و چگونگی شکل‌گیری آن در قبل از مشروطه باشد.[۱]

این پژوهش سعی دارد چگونگی تعامل طریقت صفی‌علیشاهی (به‌عنوان یکی از شعب طریقت نعمت‌اللهی) با جریان حاکمیت قاجار و زمینه‌سازی نقش آن طریقت را در انقلاب مشروطه بررسی نماید، تا با بررسی این فرآیند به دنبال این پرسش باشد که زمینه‌ها، خاستگاه‌های اجتماعی، شرایط و دلایل فکری، اجتماعی و سیاسی که بسترساز رویکردهای سیاسی این طریقت گردید چه بوده است؟ و با طرح این پرسش چگونگی شکل‌گیری تمایزات این طریقت و نحوهٔ شکل‌گیری زمینه‌های تأثیرگذاری این طریقت در انقلاب مشروطه با روش توصیفی ـ تبیینی و با تکیه بر مطالعات کتابخانه‌ای مورد بررسی و بازکاوی قرار گیرد.

تصوف نعمت‌اللهی در ایران در قرن سیزدهم هجری

تصوف در ایران ابتدا جنبه طریقتی داشت و فاقد پیوستگی با شریعت بود. در آثار اولیه بزرگان تصوف نیز کمتر نمودی از مباحث شریعت به میان آمده است. اما از اواسط قرن پنجم شریعت با طریقت توأم گردید.[۲] امام محمدغزالی در ایجاد این پیوند بسیار تأثیرگذار بود. این پیوند تا عصر صفویه ادامه یافت تا اینکه در این دوره ویژگی‌های خاصی در این پیوند نمود یافت. مبانی غالیانه قزلباشان با آن درآمیخت و متشرعان نیز بر آن نظارت و تسلط یافتند.

در تحولات اجتماعی، فرهنگی و فکری ایران در دورهٔ فترت مابین سقوط صفویه(۱۱۳۵ق.) و شروع قاجاریه(۱۲۱۰ق.)، دوران جدیدی با ویژگی‌های متفاوت آغاز گردید. تصوف نیز به مانند دیگر عناصر فکری همچون شعر و ادبیات، دچار تحول شد، به‌گونه‌ای که گرایش‌های غالیانه قزلباش و نظارت فقها و متشرعان بر تصوف کمرنگ گردید. تصوف با ویژگی‌های جدید و خاص خود با تأثیرگذاری قطب‌الدین نیریزی(۱۱۰۰–۱۱۷۳ق.) و معصومعلیشاه دکنی(۱۱۴۷–۱۲۱۲ق.) و با پیوند علوم باطنی و ظاهری شکل گرفت. قطب‌الدین سلسله ذهبیه و سید معصوم‌علیشاه دکنی با مسافرت به ایران سلسله

۱ محی‌الدین قنبری و صبا فدوی (تابستان ۱۳۹۵)، «ظهیرالدوله: نوسازی تصوف با اغراض تجدد در انجمن اخوت»، *فصلنامه مطالعات تاریخ فرهنگی پژوهش نامهٔ انجمن ایرانی تاریخ*، س۷، ش۲۸، صص۱۰۱-۱۲۲.

۲ سعید نفیسی (۱۳۶۶)، *سرچشمه تصوف در ایران*، تهران: کتابفروشی فروغی، ص۱۰۵.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

نعمت‌اللهی را بنیان نهاد. قلمرو تصوف در ایران غالباً در حیطه این دو سلسله قرار گرفت و هر چند سلسله‌های دیگر از قبیل قادریه، نقشبندیه، جلالیه، مداریه و خاکساریه فعالیت می‌کردند و حتی نقشبندیه‌ها تا درون دربار محمد شاه قاجار (حک ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق.)راه یافتند. ولی تجدید عهد تصوف با گذشته، از لحاظ نظری و عملی، در تمام دوران بعد از سقوط صفویه با این دو سلسله ذهبیه و نعمت‌اللهی و به‌ویژه نعمت‌اللهی‌ها ارتباط می‌یافت.[۱] تاجایی‌که حتی محمدشاه قاجار به نعمت اللهی گرایش یافت.[۲]

پیروان شاه نعمت‌الله که در دوران صفویه به دکن مهاجرت کرده بودند در قرن هجدهم راه بازگشت را در پیش گرفتند. رضاعلیشاه دکنی سرسلسلهٔ آنها در زمان کریمخان زند، شاه طاهر و معصوم‌علیشاه دکنی را برای احیای فعالیتهای طریقت نعمت‌اللهی به ایران فرستاد. به گونه‌ای که در دورهٔ قاجار سلسلهٔ نعمت‌اللهی در ایران تثبیت شد و گسترش یافت.[۳] بعد از آنکه در کرمان هزاران پیرو گرد آوردند، به‌تدریج دیگر مراکز فعالیت آنها در شهرهای شیراز، اصفهان، همدان و تهران شکل گرفت. محمد جعفر کبودرآهنگی — مجذوب‌علیشاه(م.۱۲۳۸ق./۱۲۰۲ش.)-آخرین کسی است که رهبری بلامنازع خود را بر کل این فرقه اعمال کرد. پس از درگذشت جانشینانش همچون زین‌العابدین شیروانی(م.۱۱۹۴ق./۱۲۱۶ش.) و رحمت‌علیشاه(م.۱۲۷۸ق./۱۲۴۰ش.) کشمکش‌ها در بین مشایخ برای احراز قطبیت دامنه بیشتری یافت. این دعواها و اختلافات داخلی در تهران که پیروان نعمت‌اللهی فراگیرتر بودند عمق بیشتری یافت. سرانجام سه شاخه اصلی در حول پیروان منورعلیشاه، صفی‌علیشاه و سعادت‌علیشاه در بدنهٔ اصلی سلسلهٔ نعمت‌اللهی شکل گرفت، اما در تهران رقابت اصلی بین دو طریقت صفی‌علیشاهی و گنابادیه[۴] قرارداشت. این پژوهش بررسی شاخهٔ صفی‌علیشاهی را در نظر دارد.[۵]

شکل‌گیری طریقت صفی‌علیشاهی

حاج میرزا حسن اصفهانی ملقب به صفی‌علیشاه در سوم شعبان ۱۲۵۱ق. در اصفهان متولد شد.

---

۱ عبدالحسین زرین‌کوب (۱۳۶۲)، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر، ص۳۰۹.

۲ حامد الگار (۱۳۵۶)، *دین و دولت در ایران: نقش علما در دورهٔ قاجار*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: توس، ص۱۷۴.

۳ نک: مصطفی آزمایش (۱۳۸۱)، *درآمدی بر تحولات تاریخی سلسلهٔ نعمت‌اللهی در دوران اخیر*، تهران: حقیقت، صص۱۰-۲۰.

۴ مریدان حاجی ملا سلطانعلی گنابادی.

۵ عبدالحسین‌خان سپهر (۱۳۸۶)، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوائی، ج۱، تهران: میراث مکتوب، ص۵۳؛ حامد الگار (۱۳۷۱)، *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*، تهران: طرح نو، ص۲۴۶.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

پدرش محمدباقر اصفهانی – که وی نیز لقب صفی داشت –به همراه اجدادش به تجارت می‌پرداختند.[۱] آنها در زمرهٔ طایفه «صابری»[۲] به شمار می‌آمدند و در امانت و درستکاری معروف بودند. صفی‌علیشاه در جوانی ضمن تحصیل اندکی علوم رسمی، بعضی از علوم متفرقه همچون اعداد، طلسمات و حساب را نزد ملاابوطالب نامی در اصفهان آموخت.[۳] وی از اوایل جوانی علاقه‌مند به همنشینی با عرفا بود. اگرچه بزرگان و اطرافیانش همگی تجارت‌پیشه بودند و وی را از گوشه‌نشینی و عزلت منع می‌نمودند، با این حال وی به‌طور مداوم به ملاقات عرفا می‌رفت و با پندگیری از مواعظ آنها سعی در تهذیب خلق و مجاهدت با نفس داشت.[۴]

پیشهٔ تجارت آقامحمدباقر اصفهانی موجب گردید تا ضمن سیاحت، جستجوی دراویش هر منطقه و دیدار با اهل تصوف شهرها، به‌تدریج زمینهٔ گرایش به تصوف در وی ایجاد گردد و در نهایت دست ارادت به حاجی زین‌العابدین شیروانی مستعلی‌شاه بدهد. بعد از درگذشت ایشان به خدمت مریدش رحمت‌علیشاه حاجی میرزاکوچک نایب‌الصدر شیرازی –قطب وقت–درآمد و همراه با خانواده به شیراز مهاجرت نمود.[۵] صفی‌علیشاه نیز در سن بیست و یک سالگی در شیراز و با دلالت فضل‌الله میرزا در ۱۲۷۲ق. نزد رحمت‌علیشاه مشرف به فقر و وارد حلقهٔ فقراء نعمت‌اللهی گردید و لقب صفی‌علی یافت.[۶] در مجموع زمینه و تمایلات شخصیتی در صفی‌علیشاه و وجود تمایلات خانوادگی به تصوف و تجارت‌پیشگی و اهل سفر بودن پدر وی، زمینه گرایش صفی را به تصوف فراهم آورد.

بعد از درگذشت رحمت‌علیشاه در مورد جانشینی وی، بین پیروان حاجی میرزاکاظم تنباکوفروش اصفهانی–سعادت‌علیشاه–[۷] و حاج آقا محمدشیرازی(عموی رحمتعلی‌شاه)—

---

۱ غلامحسین افضل‌الملک (۱۳۶۱)، *افضل‌التواریخ*، منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران، ص۳۷۲.

۲ طایفه «صابری‌ها» که خانواده صفی‌علیشاه از آن منشعب شده در «محله نو» اصفهان سکونت داشتند، بسیار معروف بودند. آمحمد باقر پدر صفی‌علیشاه به تجارت اشتغال داشت. میرسیدعلی جناب (۱۳۹۶)، *رجال و مشاهیر اصفهان*، تدوین و تصحیح رضوان پورعصار، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چ۲، ص۲۵۹.

۳ سید احمد دیوان بیگی شیرازی (۱۳۶۵)، *حدیقة الشعراء*، تصحیح و تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوائی، چ۲، تهران: زرین، ص۱۰۳۲.

۴ محمد معصوم‌بن‌زین العابدین معصوم‌علیشاه (۱۳۳۹)، *طرائق الحقایق*، چ۳، تهران: کتابخانه بارانی، ص۴۴۲.

۵ دیوان بیگی، همان، ج۱، ص۱۰۳۲؛ افضل‌الملک، همان، ص۳۷۲.

۶ محمود عبدالصمدی (۱۳۶۱)، *سیری در تصوف و عرفان ایران*، تهران: شرق، ص۱۱۸.

۷ وی که در سال ۱۳۱۲ وفات کرد و سال‌ها در طهران و اصفهان مردم را به طریقه تصوف دعوت کرد، تخلص سعادت علیشاه داشت. ناصرالدین شاه به وی لقب طاوس العرفا داد. سپهر، همان، ج۱، ص۵۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

منورعلیشاه–[۱]که هر دو ادعای جانشینی داشتند تفرقه پدید آمد.[۲] این جدال به حدی بود که سپهر در این باره می‌نویسد:«...در این موقعیت زمانی که صوفی علیه صوفی برخاسته بود و حاج آقامحمد منورعلیشاه و حاج محمد کاظم تنباکو فروش اصفهانی سعادت‌علیشاه با هم در نبرد بودند تا آنکس که زورش می‌چربد سجاده ریاست فرقه نعمت‌اللهی به او اختصاص یابد».[۳] صفی‌علیشاه در آثارش ضمن توصیف این شرایط و نزاع حاصله، این قضیه را نهی کرده و دون شأن اهل تصوف می‌داند: «در کربلا اربعینی نشستم فیوضات دیدم بفیوزها رسیدم بایران آمدم در آن اوقات مابین مشایخ این سلسله نزاع قطبیت سخت برپا بود و این معنی با سلیقه و سبک فقیر موافق نمی‌نمود می گفتم سند فقر ترک هنگامه است نه کاغذ ارشاد نامه. جنگ و جدال رویه اهل قال است نه شیوه مشایخ و رجال».[۴] صفی‌علیشاه در نهایت در این نزاع به سوی منورعلیشاه متمایل گردید و در زمرهٔ ارادتمندان وی قرارگرفت و از جانب وی به مقام شیخ سیار رسید.[۵]صفی‌علیشاه درآثارش در اثبات حقانیت منورعلیشاه در مقابل سعادت‌علیشاه مطالبی را بیان نمود. با توجه به جایگاه اجتماعی خانواده صفی‌علیشاه(صابری) و اشتغال آنها به تجارت و وجود پیشینهٔ تجارت در خانوادهٔ منورعلیشاه[۶] و به عبارتی خاستگاه اجتماعی همسان، روند تکوین تمایلات دنیاگرایانه و رویکردهای اجتماعی در بینش صفی‌علیشاه می‌تواند توجیه‌کننده گرایش صفی‌علیشاه به منورعلیشاه باشد.

هنگامی‌که نواب‌علیشاه پیشوای اسماعیلیهٔ هند از منورعلیشاه تقاضای فرستادن مرد مؤمنی را برای بیعت با او نمود.[۷] منورعلیشاه نیز شیخ سیارش –صفی‌علیشاه– را در سال ۱۲۸۵ق. روانه

---

۱ حاج آقا محمد شیرازی پسر حاجی محمد حسن مجتهد قزوینی از شاگردان آقا باقر بهبهانی که در سال ۱۲۲۴ق. متولد شد و پس از رسیدن به درجه اجتهاد، در مراتب عرفان نیز پیشرفتی حاصل نمود و به منورعلیشاه ملقب گردید. وی در زمان هجوم وهابی‌ها به کربلا از عتبات به شیراز آمد و در آنجا ساکن شد و صاحب مسجد و محراب گردید. چون پدرش حاجی معصوم قزوینی سابقه تجارت داشت او نیز در آن کار دست داشت. حاج میرزاحسن حسینی فسایی (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، تصحیح منصور رستگاری فسایی، ج۱، تهران: امیرکبیر، چ۳، ص۱۲۵.

۲ نورالدین مدرسی چهاردهی (۱۳۶۱)، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، تهران: اشراقی، ص۱۴۱.

۳ سپهر، همان، ج۱، ص۵۰.

۴ میرزا حسن صفی‌علیشاه (۱۳۳۶)، *دیوان صفی‌علیشاه*، به کوشش منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه. ص۶؛ افضل‌الملک، همان، ص۳۷۵.

۵ عباسعلی کیوان قزوینی (۱۳۷۶)، *رازگشا*، به اهتمام محمود عباسی، [بی‌جا]: [بی‌نا]، ص۳۵.

۶ حسینی فسائی، همان، ج۱، ص۱۲۵.

۷ در سلسله‌های نعمةاللهی معمول بر آنست که پس از فوت قطب سلسله، مریدان آن سلسله، نزد قطب وقت با مشایخ وی مجدداً بیعت می‌کنند.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

هند ساخت.[۱] اقامت در هند بهره‌مندی از محضر عرفا و مشایخ مختلف را به همراه داشت. در آنجا تألیف کتاب *زبدة الاسرار*[۲] را به پایان رسانید.[۳] از مضامین این کتاب منظوم، علاوه بر نکات عجیبه و تحقیقات غریبه، وقایع صحرای کربلا، تقریر شهادت حسینی و تطبیق آن با سیر سلوک است که خود نشانگر مرحلهٔ جدیدی در بینش فکری صفی‌علیشاه و نگرش وی در نزدیکی طریقت و شریعت است.[۴] در واقع قرابت طریقت و شریعت و تعلق خاطر به تشیع امامی و حوادث کربلا دستاورد اقامت دو ساله در هند و تکوین مبانی فکری در وی بود.

صفی‌علیشاه پس از بازگشت از سفر هند راهی مشهد گردید. در مشهد اختلاف مجدد بر سر قطبیت درگرفت. طبیعت صلح‌دوست و نگرش تحقیرآمیز به این جنگ و جدال‌ها در مبانی فکری صفی‌علیشاه[۵] موجب گردید تا وی در سال ۱۲۸۸ق. برای دور بودن از این نزاعها به تهران برود.[۶] وی در تهران ترویج تصوف و طریقت منورعلیشاهی را آغاز نمود و بر سایر طریقت‌ها پیشی گرفت«...و برای او خدمات نمایان کرد، در هند و تهران نامش را بلند و رقیبانش را پست».[۷] موفقیت روز افزون صفی در تهران در ترویج طریقت منورعلیشاهی، رشک برخی رقیبان و اختلاف با برخی از آنها همچون ملاحسن کاشی ملقب به عبدعلیشاه (۱۲۳۲-۱۳۰۲ق.)—شیخ المشایخ منورعلیشاه[۸]– را فراهم آورد.[۹]

وجود چنین رقیبانی زمینه‌ساز اختلاف میان صفی‌علیشاه و منورعلیشاه گردید. محور اصلی این اختلاف را برخی همچون کیوان قزوینی مداخلی می‌دانند که صفی‌علیشاه از مریدان

---

۱ در مقدمه ناشر *تفسیر صفی* (تهران(۱۳۱۸)، چ۲، ص ۱) مرقوم است که صفی‌علیشاه در حدود سنه ۱۲۸۲ق. از یزد به‌عزم رفتن مکه معظمه از راه هندوستان عزیمت می‌نماید چه جایی‌که صفی‌علی شاه در شرح حال خودش نوشته است: «در سنه ۱۲۸۰ از راه هند بزیارت بیت الله مصمم شدم» صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۹.

۲ این کتاب را قبلاً به دستور استاد و مرشدش رحمت‌علیشاه در کرمان آغار کرده بود و در سال ۱۲۸۹ق. به کمک یکی از ارادتمندانش در بمبئی به چاپ رسانید. کتابی منظوم بر وزن *مثنوی مولوی*. عطا کریم برق (۱۳۵۲)، *جستجو در احوال و آثار صفی‌علیشاه*، تهران: ابن‌سینا، ص۱۱؛ معصوم‌علیشاه، همان، ج۳، ص۴۴۲.

۳ کریم برق، همان، ص۱۱؛ معصوم‌علیشاه، همان، ج۳، ص۴۴۲.

۴ صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۷؛ دیوان بیگی، همان، ج۲، ص۱۰۳۳؛ کریم برق، همان، ص۷۴.

۵ کریم برق، همان، ص۱۷.

۶ سپهر، همان، ج۱، ص۴۹.

۷ عباسعلی کیوان قزوینی (۱۳۸۷)، *بهین سخن*، به اهتمام محمود عباسی، تهران: راه نیکان، ص۶۹.

۸ شیخ‌المشایخ حاج ملامحمدحسن نطنزی کاشانی (۱۳۰۲-۱۲۳۲ق.) ملقب به عبدعلیشاه پس از آنکه تحصیلات خود را در کاشان گذراند در سال ۱۲۷۰ق. به شیراز رفت و به خدمت رحمت علیشاه رسید. پس از هفت سال ریاضت به لقب عبدعلیشاه ملقب گردید. پس درگذشت رحمت علیشاه و جانشینی منور علیشاه شیخ المشایخ وی گردید. عبدالرحیم‌بن‌محمد ابراهیم ضرابی (۱۳۷۸)، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چ۴، ص۴۴۶.

۹ کیوان سمیعی (۱۳۷۰)، *تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه*، تهران: پاژنگ، ص۶۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

طریقت منورعلیشاهی در تهران به‌عنوان نذر و نیاز دریافت می‌نمود، ولی از دادن آنها به منورعلیشاه اجتناب می‌نمود.[۱] اما دیوان بیگی که در این زمان در تهران حضور داشته، معتقد است حسدورزی سایر پیروان طریقت منورعلیشاهی نسبت به موقعیت صفی‌علیشاه موجب گردید تا آنها با تحریک حاجی ملاحسن کاشی عبدالعلی‌شاه به شیراز رفته و از صفی‌علیشاه نزد منورعلیشاه شکایت کنند.[۲]

سرانجام در سال ۱۲۹۴ق. منورعلیشاه برای حل این اختلافات از راه مشهد به تهران آمد.[۳] وی از صفی‌علیشاه و فقرا خواست تا از عبدالعلی‌شاه تمکین کنند و عواید مالی را به کاشان نزد وی ببرند که با عدم موافقت صفی‌علیشاه رو به رو گردید.[۴] عدم موافقت صفی‌علیشاه با خواسته منورعلیشاه[۵] موجبات عزل وی را از جایگاه شیخ سیار فراهم آورد. صفی‌علیشاه هم متقابلاً از قطبیت وی پیروی ننمود و طریقت صفی‌علیشاهی را پایه‌گذاری نمود.[۶]

ازدواج و اقدام به تشکیل خانواده از نقاط برجسته و اتفاقات مهم زندگی و حیات صفی‌علیشاه در این دوران است. صفی که ابتدا از زندگی زناشویی اجتناب می‌نمود. اظهار داشت که حضرت عیسی را در خواب دیده که به او فرموده: «دوست دارم که تو هم مانند من بی‌جفت باشی و خاک بر طبیعت پاشی..» و به اطاعت از آن حضرت زن نگرفت. اما دو سال بعد با دختر آقامصطفی نوکر سراج‌الملک ازدواج نمود و از او چند اولاد[۷] یافت.[۸] از این مسئله می‌توان دریافت که صفی‌علیشاه در روند تحولات روحی‌اش در مراحل عرفان به‌تدریج روند عزلت‌گزینی و دوری از مسائل دنیوی را کنار نهاد و با زناشویی، قصد داشت نمایی از عرفان اجتماعی را به جامعه عصر خود نشان دهد. وقتی زن اولش «عالم تاج» در وضع حمل فوت کرد در وفاتش اشعار سوزناکی سرود.[۹] توجه به همسر و به سوگ نشستن به‌خاطر وی

---

۱ کیوان قزوینی، *بهین سخن*، ص۶۹.
۲ دیوان بیگی، همان، ج۲، صص۱۰۳۳-۱۰۳۴.
۳ سمیعی، همان، ص۶۲.
۴ دیوان بیگی، همانجا.
۵ منورعلیشاه هم پس از چندی به شیراز بازگشت و در سال ۱۳۰۱ق. در آنجا درگذشت. حسینی فسائی، همان، ج۱، ص۱۲۵.
۶ حسینی فسائی، همان، ج۱، ص۱۲۵.
۷ صفی سه اولاد داشت یکی نورالدین که جوانی متجدد بود و در اثر عشق به دختری ناکام و خودکشی نمود. دختری به نام بانو شمس‌الضحی که حاصل ازدواج فرزند علی شاه ماشالله که همسر مهندس نشاط گردید و دختر دیگرش که در زمان حیاتش در گذشت. مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۴۷؛ کریم برق، همان، ص۱۴.
۸ عباسعلی کیوان قزوینی (مرداد ۱۳۵۱)، «پرسش و پاسخ»، *وحید*، د۱۰، ش۵ (۱۰۴)، ص۵۷۱.
۹ گل چرا ماند بگلشن بعد فوت گلعذاری مه چرا تابد بگردون بی مه روی نگاری (صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۸۸).

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

که به نوعی از تعلقات دنیوی برای یک قطب طریقت محسوب می‌شود نشانی از رویکردهای اجتماعی طریقت صفی‌علیشاهی است. البته گرچه سابقهٔ وجود گرایش‌های اجتماعی پیشتر در طریقتی همچون نقشبندیه وجود داشت. اما هر دو طریقت در فضا و شرایط زمانی و مکانی متفاوتی رشد و تکاپو داشتند. طریقت نقشبندیه در منطقهٔ ماوراءالنهر و با رویکردهای تجاری شکل گرفت. تا با این ابزار بهتر بتواند بستری برای رشد طریقت خویش فراهم کند.[۱] ولی طریقت صفی‌علیشاهی که بنای گسترش خود را در تهران پایتخت سیاسی ایران و در عصر قاجار و در قرن نوزدهم بنا نهاده بود در زمانی قرار داشت که زندگی و اندیشه اجتماعی ایرانیان یک تحول اساسی را پشت سر می‌گذاشت. صفی‌علیشاه برای اینکه بهتر بتواند طریقت خود را بین مردم ایران ترویج کند، نیاز داشت تا زندگی شخصی خویش را هم‌سطح زندگی اجتماعی ایرانیان به‌ویژه ایرانیان ساکن در تهران نشان دهد.

رواج طریقت در تهران

صفی‌علیشاه پس از اعلام موجودیت طریقتش، فعالیت خویش را در تهران متمرکز نمود. باایجاد این سلسله و داعیه ارشاد، در اثر رفتار ملایم، مردم‌داری و تسلط به مباحث عرفانی، کار ارشادش رونق گرفت. در مدت کوتاهی جماعتی از اهالی تهران و سایر شهرها مرید وی شدند.«رفته رفته منزلش مقصد عام و خاص شد و به مریدان اذکار و اوراد آموخت». در همین زمان تفسیر قرآن مجید را به نظم درآورد و به چاپ رسانید.[۲] برخی از مخالفین صفی‌علیشاه ادعا داشتند که او تفسیر را خود ننوشته است و او این کتاب را به خود نسبت داده است. کیوان قزوینی (از شاگردانش) می‌گوید: «حق این است که مقام علمی و ادبی وی بالاتر و والاتر از این بوده است که بتوان چنین نسبتی به وی داد و خود شاهد بوده است که صفی‌آنرا می‌نوشته است.»[۳] صفی‌علیشاه به‌تدریج به تألیف بقیه آثارش که سال‌ها قصد انجام آنها را داشت پرداخت.[۴] آثارش را در قالب نظم و نثر به نگارش درآورد و به چاپ رسانید. اعتمادالسلطنه مورخ دوره ناصرالدین شاه و وزیر انطباعات دربارهٔ وی می‌نویسد: «از عرفای معروف مقیم دارالخلافه است و بر علم تصوف و منازل سالکین اطلاعی عظیم دارد و در این

۱ فریدون اللهیاری، مرتضی نورائی و علی رسولی (زمستان ۱۳۸۸)، «طریقت و تجارت؛ کارکردهای تجاری نقشبندیه در دورهٔ تیموری»، *فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*، س۱۹، ش۴، صص۱-۴۰.

۲ سپهر، همان، ج۱، ص۴۹.

۳ سمیعی، همان، ص۱۳۵.

۴ معصوم‌علیشاه، همان، ج۳، ص۴۴۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

فنون کتابها و رسائل گوناگون مابین نظم و نثر ساخته است و به طبع بعضی از آنها پرداخته».[۱]

صفی‌علیشاه در ابتدای ورود به تهران در محلهٔ حیاط شاهی سکونت نمود و سپس به محلهٔ پامنار نقل مکان نمود. مدتی بعد در زمینی متعلق به حاجی سیف‌الدوله از شاهزادگان قاجار – برادر ناتنی عین‌الدوله– که به وی واگذار کرده بود سکونت گزید. با پول مریدانش همانجا خانقاهی بنا نمود[۲] و در سال ۱۳۰۸ق. در این خانقاه سکونت نمود.[۳] صفی‌علیشاه پس از اعلام قطبیت در تهران به‌تدریج شیوخی را نیز برای ترویج طریقت در تهران و برخی شهرها معین نمود.[۴]

در این دوران طریقت گنابادیه (شاخه‌ای دیگر از نعمت‌اللهیه) با قطبیت ملاسلطانعلی گنابادی[۵] – از پیروان سعادت‌علیشاه– رقیب اصلی طریقت صفی‌علیشاهی در تهران محسوب می‌گردید. وی نیز مردم تهران را به پیروی از مذهب جعفری و طریقت شاه نعمت‌الله دعوت می‌نمود. تاجایی‌که سال ۱۳۲۳ق. اوج فراگیری این طریقت در ایران و به ویژه خراسان[۶]

---

۱ محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه (۱۳۷۴)، *المآثر و الآثار چهل سال تاریخ ایران*، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، به کوشش ایرج افشار، ج۱، تهران: اساطیر، چ۲، ص۲۹۳.

۲ این خانقاه در جنوب پارک ظل‌السلطان و شمال سقاخانه آئینه ساخته شد. خیابان‌های مجاور خانقاه بنام خیابان صفی‌علیشاه و خیابان خانقاه و کوچه جنوبی منزل صفی‌که خانقاه نیز در آن واقع بود به‌نام کوچه صفی نامیده شد. این محل تا قبل از ساخت خانقاه بیابان و سنگستان بود ولی با ساخت خانقاه از نقاط آباد تهران گردید. این خانقاه یک بار دیگر توسط نصیرالملک شیرازی ساخته شد. مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، صص۱۴۱، ۱۵۴.

۳ مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۵۴.

۴ این شیوخ عبارت بودند از: ظهیرالدوله، میرزا محمود خان نائینی، معصوم خان کرمانی، حاجی محمد ابراهیم نمازی، میرزاعبدالکریم معروف به علی شیخ در شیراز متخلص به منصور، وحدت در یزد، ناب شمس در یزد، سید حسینی در هند، نایب الصدر سمنانی، حاجی سیف‌الدوله برادر ناتنی عین‌الدوله صاحب خانقاه، سید المشایخ قمشه‌ای، آقا رضا شمس برادر صفی، حاجی ملا عباسعلی کیوان قزوینی، میرزا محمود رئیس (شفیق علی)، مولوی گیلانی. مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۴۹؛ آقا میرزا حسن مفتون نیز که سیدی اهل در قمشه ارشاد می‌نمود. حاج محمد علی پیرزاده (۱۳۴۲)، *سفرنامه حاجی پیرزاده*، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، ج۲، تهران: دانشگاه تهران، ص۴۴۱.

۵ حاجی ملاسلطانعلی پسر حیدر محمد که در گناباد به رعیتی و زراعت می‌پرداخت. وی پس از آن بر مسند ارشاد نشست مردم را به جاده عرفان دعوت کرد و کتبی چند در عرفان و اندرز تألیف نمود از جمله کتاب *سعادت‌نامه* است که در تهران به چاپ رسید. در ایران خصوصاً در خراسان مرید بسیار داشت و دارد. سعادت‌علیشاه قبل از فوتش ملاسلطانعلی گنابادی را به جانشینی خویش گمارد و خرقه و کشکول خویش را به وی سپرد.

۶ در گناباد مدرسه‌ای بنا کرده که جمعی انبوه از طلاب و غیره در آنجا ساکن هستند و ملزومات ایشان فراهم است. نایب خاص حاجی سلطانعلی در طهران، حاجی شیخ عبدالله پسر مرحوم حاجی شیخ زین العابدین حجةالاسلام مازندرانی ساکن نجف اشرف است که امروزه خانقاه دارد. پسر ارشد حاجی ملا سلطانعلی مسمّی به حاجی ملاعلی است که در گناباد است و پیرو پدر است. سپهر، همان، ج۱، ص۵۱.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

است.[۱] با توجه به آنکه شهر تهران مرکز سیاسی ایران در عصر قاجار محسوب می‌گشت فراگیری هر طریقت در تهران می‌توانست دستاوردهای بزرگ برای آن طریقت به همراه بیاورد، بنابراین رقابت این دو طریقت گریزناپذیر بود. متعاقباً دو شیخ بزرگ نعمت‌اللهی که در اواخر عهد ناصری شهرت بسیاری حاصل کرده بودند در این دوران در مقابل هم قرار گرفتند. به‌گونه‌ای که این دو انشعاب بزرگ‌ترین انشعاب و تفرقه نعمت‌اللهی محسوب می‌شد که آثارش تا زمان حال نیز باقی است.[۲]

هر دو طریقت و شیوخ آنها علاوه بر مسئله رقابت از مبانی فکری و خاستگاه اجتماعی متمایزی برخوردار بودند. تمایز خاستگاه اجتماعی سعادت‌علیشاه و زراعت پیشه بودن وی[۳] و تاجر بودن صفی‌علیشاه تا حدودی رویکردهای سیاسی و اجتماعی آنها را در عرفان متمایز می‌نمود. کیوان قزوینی که محضر هر دو را درک کرده می‌گوید این دو از نظر آراء و نظرات بسیار متفاوت‌اند: «چون دستگاه صفی‌علیشاه و حاج ملاسلطان هر دو را کاملاً دیدم می‌دانم که اختلاف کلمه و رویه از نقمیر و قطمیر است تا خروار و قنطار که یک وجب جا آبشان از جوی نمی‌رود و در یک نقطه خطوط آنها تلاقی یا تقاطع بلکه توازی هم ندارد...».[۴] به هر حال رقابت با طریقت گنابادی به‌عنوان یکی از چالش‌های ترویج طریقت صفی‌علیشاهی در تهران باقی ماند.

میرزا آقا نایب صدر شیرازی-پسر کوچک رحمت‌علیشاه- که بعد از درگذشت سعادت‌علیشاه به ملاسلطانعلی گرویده بود، پس از مدتی از او جدا شد و در تهران دعوی قطبیت نمود. اما قطبیت وی با وجود صفی‌علیشاه نتوانست رقیب شاخصی در برابر طریقت صفی‌علیشاهی باشد و چالش دیگری برای وی ایجاد کند، ناچاراً به تمکن ظاهری (نه به‌مانند مرید) از صفی اکتفا می‌نمود، صفی هم به او بسیار احترام می‌گذاشت ولی در دستگاه طریقت خویش جایی برای وی قائل نبود و به وی می‌گفت: «ما هرچه داریم از پدر شما داریم»یعنی از خودت هیچ چیز که دلیل ادای احترام باشد نداری.[۵] به هر حال میرزاآقا هم نتوانست در برابر طریقت صفی‌علیشاهی یک رقیب جدی باشد.

---

۱ سپهر، همانجا.
۲ زرین‌کوب، همان، ص۳۴۳.
۳ سپهر، همان، ج۱، ص۵۱.
۴ کیوان قزوینی، *رازگشا*، ص۱۵۹.
۵ همان، ص۳۱۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

طریقت و حاکمیت قاجار

در دورهٔ قاجار به‌تدریج تصوف در تهران گسترش یافت. در دربار هم درویشان نفوذ یافتند. تا آنجا که محمدشاه قاجار به تصوف گرایش یافت[۱] که در واقع حکایتگر وجود پیشینهٔ قرابت شاهان قاجار و تصوف و به‌ویژه تصوف نعمت‌اللهی است. صفی‌علیشاه که با دیگر طریقت‌ها در رقابت قرار داشت، برای پیشبرد و گسترش طریقت خویش به جلب درباریان و حمایت قاجار نیازمند بود. از همان بدو ورود به تهران توانست در میان شاهزادگان، دیوان‌سالاران و بدنه قاجار و طبقه اعیان نفوذ فراوانی پیدا کند. از همان اوایل استقرار در تهران، عمده مریدان وی از بین خوانین و درباریان و در مجموع طبقه اشرافیان بودند و توانست در قلب آنها رسوخ کند.[۲]

محمد میرزا سیف‌الدوله(نوهٔ فتحعلیشاه قاجار)[۳] از جمله شاهزادگانی بود که به صفی‌علیشاه پیوست و مرید وی گشت و از سوی وی زمینی به وسعت دو هزار زرع واقع در باغ سپهسالار به صفی‌علیشاه واگذار گردید. همان‌طور که اشاره شد خانقاه صفی در آنجا ساخته شد و بعدها مزار صفی و خاندانش در آنجا واقع گردید. خیابان صفی‌علیشاه و خیابان خانقاه و کوچه صفی در پیرامون این زمین است. سیف‌الدوله حتی در ساخت خانقاه و مقبره هم کمک مالی نمود.[۴] طهماسب میرزا مؤیدالدوله و دیگر شاهزاده‌های قاجاری محفل خود را در خانه صفی‌علیشاه قراردادند[۵] و در زمرهٔ پیروان صفی‌علیشاه درآمدند. محمد حسن‌خان اعتمادالسلطنه از نزدیکان ناصرالدین شاه نیز در سال ۱۲۹۹ق. با صفی‌علیشاه آشنایی پیدا کرد و وی را مرد بسیار خوبی توصیف می‌کند. با وی همنشین گردید و حتی خوابش را نیز به وسیله وی تعبیر کرد.[۶] درکنار شاهزادگان و درباریان، مردم عادی و درویشان تهران و شهرهای

---

۱ محمدشاه از عنفوان جوانی متمایل به دوستی با دراویش بود و آشنایی او با حاجی میرزا آغاسی مؤید تمایلات درویشانه اوست. محمدشاه به توصیه وزیرش به زیارت بقاع فریدالدین عطار و شیخ محمود شبستری می‌رفت. در دورهٔ وی زیارتگاه‌های صوفیان در کرمان، نائین، بسطام و تربت شیخ جام ساخته یا تعمیر گردیدند و قطعاتی از اراضی حومه کرمان وقف مرقد شاه نعمت‌الله ولی در ماهان شد. به صوفیان مقامات درباری و مأموریت‌های حکومتی واگذار گردید. الگار، *دین و دولت در ایران: نقش علما در دورهٔ قاجار*، صص۱۷۵-۱۷۷.

۲ قهرمان میرزا سالور عین‌السلطنه (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، ج۹، تهران: اساطیر، ص۷۱۳۲؛ سپهر، همان، ج۱، ص۳۵۴.

۳ سلطان محمد میرزا سیف‌الدوله فرزند عضدالدوله و نوهٔ چهل و هشتم فتحعلیشاه قاجار. اعتمادالسلطنه، *الماثر و آلاثار چهل سال تاریخ ایران*، ج۲، ص۶۱۱.

۴ اعتمادالسلطنه، *الماثر و آلاثار چهل سال تاریخ ایران*، ج۲، ص۶۱۱؛Van den Bos, 2002, p.97.

۵ محمدعلی خان سدیدالسلطنه (۱۳۶۲)، *سفرنامه سدیدالسلطنه «التدقیق فی سیر الطریق»*، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، تهران: به‌نشر، ص۲۶۳.

۶ محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (۱۳۵۰)، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چ۲، صص۱۶۲، ۲۱۷، ۸۴۵.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

اطراف نیز از همان ابتدای شکل‌گیری طریقت صفی‌علیشاهی جذب شدند و خانقاهش مجمع ارباب معرفت و مرجع فقرا و متصوفه گردید.[۱]

ناصرالدین‌شاه گرچه همچون پدرش محمدشاه تمایلات درویشی نداشت، ولی در ابتدا صفی‌علیشاه را بسیار مورد تکریم قرارداد.[۲] اما افزایش دامنه فعالیت صفی‌علیشاه موجب نگرانی‌اش گردید چرا که علاوه بر مردم عادی، بسیاری از رجال قاجاری و اعضای دستگاه دیوانسالاری قاجار نیز جذب طریقت صفی‌علیشاهی شدند. ناصرالدین‌شاه سعی نمود اعمال صفی‌علیشاه را تحت نظارت خود داشته باشد. وی میرزاابوتراب‌خان خواجه نظم‌الدوله نوری – معاون نظمیه– را وادشت تا صفی را تحت کنترل بگیرد اما وی نیز جذب صفی‌علیشاه گردید و به کمک وی کتاب تفسیر قرآن صفی‌علیشاه در سال ۱۳۰۶ق.به چاپ رسید و نسخه‌ای از آن به ناصرالدین‌شاه تقدیم گردید.[۳] جذب ابوتراب‌خان نظم‌الدوله که به همراه کنت دومونت فرت ایتالیایی ایجاد نظمیه و اصلاحات نوگرایانه را دنبال می‌نمود جالب توجه است.

صفی‌علیشاه علاوه بر نظم‌الدوله با نوگرایان دیگر همچون خانواده مخبرالدوله ارتباط و تعامل داشت. منزل خانواده هدایت و مخبرالدوله در نزدیکی خانقاه و محل زندگی صفی‌علیشاه قرار داشت. این خانواده به تمایلات نوگرایی و نوسازی در ایران و ماهیت آزادمنشی معروف بودند. صفی روزی به دیدن صنیع‌الدوله – از فرزندان مخبرالدوله و رجال قاجاری و– رهبران آتی مشروطه می‌رود. وقتی وی صحبت از دگرگونی و تغییر در احوال روحی‌اش می‌کند صفی‌علیشاه به وی می‌گوید: «...اینکه تغییرات پی‌درپی برای شما پیش می‌آید به علت ناهمرنگی است، همرنگ این مردم نیستید».[۴] این امر نشانگر یکی از انگیزه‌های صفی‌علیشاه در نزدیکی به گروه‌های وابسته به حاکمیت و جذب آنها است تا بدین‌گونه آنان را متوجه مردم و نیازهای اجتماعی آنها کند و با استفاده از عناصر دیوانی و رجالی حکومتی بتواند تحولی در زندگی اجتماعی مردم ایجاد کند و این خود می‌تواند دلالتی بر رویکردهای اجتماعی صفی‌علیشاه باشد. از سوی دیگر صفی‌علیشاه سعی داشت تا همانند طریقت نقشبندیه در عصر تیموری، حامیان بیشتری در میان وابستگان حاکمیت بیابد تا بهتر بتواند طریقت اجتماعی خویش را ترویج دهد.[۵]

---

۱ *روزنامه شرف*، ۱۳۰۸ق، نمرهٔ ۸۴.

۲ یحیی دولت آبادی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، ج۱، تهران: عطار، چ۵، ص۵۸.

۳ معصومعلیشاه، همان، ج۳، ص۴۴۳؛ سدیدالسلطنه، همان، ص۲۶۳.

۴ مهدی قلی هدایت (مخبرالسلطنه) (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، چ۶، ص۱۰۷.

۵ اللهیاری و دیگران، صص۱-۴۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

بعد از میرزاابوتراب‌خان، دیگر بزرگان قاجار هم جذب طریقت صفی‌علیشاهی گردیدند. افرادی همچون میرزا محمدحسین‌خان نصیرالسلطان، ابوالفتح‌خان مؤیدالدوله، کیومرث میرزاعمیدالدوله، میرزانصرالله‌خان دبیرالملک، میرزا محمودخان نائینی و ابراهیم نمازی پیروی از این طریقت را در پیش گرفتند. اما برجسته‌ترین فرد قاجاری که جذب این طریقت گردید علی‌خان ظهیرالدوله –داماد شاه – است. وی که منصب ایشیک آقاسی (وزیر تشریفات) دربار را در اختیار داشت به دستور ناصرالدین شاه مأموریت یافته بود صفی‌علیشاه را تحت نظر بگیرد. وی در سال ۱۳۰۳ق. وقتی که نزد صفی آمد تحت تأثیر وی قرار گرفت و جذب طریقت اوگردید و بعد از دست ارادت دادن به صفی‌علیشاه به مصباح‌الولایه ملقب گردید. از آن موقع به بعد وقتش را صرف فراگیری اذکار و اورادی که صفی‌علیشاه به وی تعلیم داده بود، می‌نمود. سرانجام در میان مریدان صفی‌علیشاه جایگاهی خاص یافت.[۱]

در سال ۱۳۱۰ق. ناصرالدین شاه به ظهیرالدوله یک خرقه خز اعطا نمود.[۲] این مسئله خود به معنای تأیید این شعبه جدید نعمت‌اللهی و پذیرش آن در دستگاه سلطنت است تا آنجا که به یکی از درباریان خود و بزرگان طریقت به‌جای اهدای جامه و نشان‌های رایج سلطنتی، یک خرقه عطا می‌گردد. این مسئله در القاب عطا شده در عصر قاجار نیز نمود خود را نشان داد. تا جایی که آقا رضا حضور علی –برادر کوچک صفی– که از طرف صفی اجازه ارشاد یافته بود از سوی ناصرالدین شاه به شمس‌العرفا ملقب گردید.[۳] اعتمادالسلطنه در سال ۱۳۱۳ق. از حضور حدود دویست نفر از شاهزاده‌گان و اعیان تنها در یکی از جلسات در خانه صفی‌علیشاه خبر می‌دهد.[۴] این مسئله نشانگر آن است که نه تنها طریقت صفی‌علیشاهی به‌تدریج توانسته اعتماد ناصرالدین شاه را جلب کند و نگرانی‌های وی را بابت تبلیغات و گسترش طریقت رفع نماید بلکه از سوی دیگر طریقت مرحله به مرحله در بدنه حاکمیت قاجار رو به گسترش است و بزرگان این سلسله را به طریقت خویش جلب می‌نماید و با استفاده از جایگاه آنها در جامعه، طریقت و رویکردهای اجتماعی و سیاسی‌اش در جامعه بسط بیشتری می‌یابند و نهادینه می‌گردند.

---

۱ اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص۹۸۴؛ مدرسی، ۱۳۵۱: ۱۲؛ مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۵۴.

۲ میرزا ابراهیم شیبانی صدیق الممالک (۱۳۶۶)، *منتخب التواریخ*، تهران: علمی، ص۲۶۸.

۳ نورالدین مدرسی چهاردهی(۱۳۸۲)، *سلسله‌های صوفیهٔ ایران*، تهران: علمی و فرهنگی، چ۲، ص۱۱.

۴ اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص۱۰۵۹.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

یکی از جنبه‌های مهم و پیامدهای گرایش شاهزادگان و بزرگان به طریقت صفی‌علیشاهی، نیاز به جذب حمایت‌های همه‌جانبه به‌ویژه خیرات و دادن نیازهای آنها به خانقاه شیخ صفی است. رونق طریقت و خانقاه[۱] صفی‌علیشاه نیازمند هزینه‌های فراوانی بود. این مرکز محل تجمع صوفیان طریقت بود[۲] هفته‌ای دو شب (شبهای جمعه و دوشنبه) پیروان آن طریقت در آن خانقاه اجتماع می‌نمودند و غذا طبخ می‌گردید و آن دو شب را شب نیاز می‌خواندند.[۳] در واقع خانقاه مکانی بود که از پیروان طریقت خویش حمایت می‌کرد و این حمایت هزینه‌هایی را اقتضاء می‌کرد. نیازهای مالی خانقاه باید تأمین می‌گردید و بزرگان قاجاری یکی از منابع عمده تأمین این هزینه‌ها محسوب می‌گردید. تاجایی‌که بعد از فوت صفی‌علیشاه نیز ارتباط بزرگان قاجار با خانقاه صفی‌علیشاه قطع نگردید و آنها حمایت‌های خود را از خانقاه قطع نکردند و مبالغی را به خانقاه اختصاص می‌دادند.چنانکه در یک مورد جمعی از بزرگان و رجال دولت نهصدتومان از مواجب خود کسر و در جهت مصارف خانقاه پیرخود برقرار نمودند.از بین این بزرگان و شاهزادگان می‌توان به کسانی همچون عمیدالدوله کیومرث پسر قهرمان‌میرزا و نوهٔ عباس‌میرزا، احتشام‌الدوله فرزند فرهادمیرزا معتمدالدوله، ابوالفتح میرزامؤیدالدوله اشاره کرد که هر یک سهمی برای خود تعیین کرده و از محل عواید تیولاتشان تأمین و سوی خانقاه می‌فرستادند.[۴]

صفی‌علیشاه برای پیوند بیشتر با حکومت قاجار، ظهیرالدوله را به‌عنوان جانشین خود برگزید. عده‌ای همچون کیوان قزوینی با این انتخاب موافق نبودند و میرزاآقا نایب صدر شیرازی —معصوم‌علیشاه– فرزند رحمت‌علیشاه که پیشتر ادعای قطبیت داشت را برای این جایگاه مناسب‌تر می‌دانستند تا بدین‌وسیله همگان از این طریقت پیروی کنند.«نام صفی‌خوب باقی می‌ماند و حالا بعد از ظهیرالدوله دیگر نامی ندارد چون که برای پسر رحمتعلیشاه بودن همه تمکین نام داشتند».[۵] ولی در توجیه اقدام صفی‌علیشاه می‌توان گفت که وی با انتخاب داماد شاه سعی داشت تا به نوعی طریقت را در پیوند عمیق‌تری با حاکمیت سیاسی قراردهد و

---

۱ آرامگاه شیخ صفی نیز بعد از مرگش در مجاورت آن خانقاه (در خیابان شیخ صفی) قرار گرفت.

۲ محسن کیانی(میرا) (۱۳۶۹)، *تاریخ خانقاه در ایران*، تهران: طهوری، ص۲۴۴؛ اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص۱۰۵۹.

۳ سدیدالسلطنه، همان، ص۲۶۳.

۴ معصوم‌علیشاه، همان، ج۳، ص۴۴۶؛ اسماعیل نواب صفا (۱۳۶۶)، *شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله*، ج۱، تهران: زوار، ص۳۵۵.

۵ کیوان قزوینی، *رازگشا*، ص۳۱۷.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

اعتماد بیشتر ناصرالدین‌شاه را جلب کند و به نوعی در رقابت با سایر طریقت‌ها موجودیت و آینده و حیات طریقت را تضمین کند. تدابیر صفی‌علیشاه به گونه‌ای موفقیت‌آمیز بود. صفی توانست به ناصرالدین شاه نزدیک‌ترشود و نظر او را به خود جلب کند تا جایی‌که این پیوند با حاکمیت سیاسی در تحولات فکری و آخرین آثار وی نمود پیدا کرد.

عقاید و آراء سیاسی صفی‌علیشاه

- صفی‌علیشاه و مدنیت

پس از تأسیس طریقت صفی‌علیشاهی به‌تدریج تحولات فکری در بینش اجتماعی و سیاسی صفی‌علیشاه خودنمایی کرد. در یکی از واپسین آثار منثورش به نام *میزان‌المعرفه* که در سال ۱۳۰۶ق. نگاشته، دیدگاه‌های سیاسی خویش را بیان کرده که نشانگر تکوین رویکردهای سیاسی در این طریقت است. صفی‌علیشاه در این رساله آدابی را که از دیدگاه وی رسوم معاشرت و اصول مدنیت است، بیان می‌کند و از خواننده می‌خواهد تا در این رساله «اندکی غور کند تا از رسوم مدنیت و وضع انسانیت اطلاع یابد».[۱] صفی‌علیشاه ابتدا شریعت را به منزلهٔ نظم و به مثابه سلطان عادلی می‌داند که اگر نباشد هیچ کس توان ایجاد تمدن و تمکن در وطن را ندارد و شهر از فتنه دزدان و طغیان سرکشان و دست‌اندازی بیگانگان و تعدی مردم بر یکدیگر ایمن نخواهد بود و در این شرایط زمینه سلوک عرفانی و پیمودن مراتب انسانیت میسر نخواهد شد.[۲] در واقع صفی‌علیشاه وجود و بسط اصول مدنیت را از زمینه‌های رشد و تکوین مراتب انسانی می‌داند و این مهم تنها با پیوند و حضور شریعت ممکن خواهدگردید که حیات تمدن را تضمین می‌نماید.

صفی‌علیشاه معتقد به عدم تخطی از قانون شرع و سنت‌های سرزمین خویش است، چرا که اگر کسی از این سنت‌ها تخطی کند تنبیه او واجب است. هرگاه در سرزمینی کسانی از شریعت، سنت‌ها و «قانون شرع و زاکون[۳] ملک» خویش خروج کردند دوام نیافتند چرا که «ارباب عقول» نه تنها هیچگاه با آنها متفق نشدند بلکه آنها را مخل نظم و امنیت جامعه می‌دانستند و قبایح اعتقادات آنها را برای مردم بیان می‌کردند.[۴] خداوند بر حال و احوال

۱ میرزا حسن صفی‌علیشاه (۱۳۴۰)، *اسرار المعارف و میزان المعرفه*، تهران: اقبال، ص ۸۰.
۲ همان، ص ۸۱
۳ قانون، قاعده، رسم.
۴ صفی‌علیشاه، *اسرار المعارف و میزان المعرفه*، ص ۸۱.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

بندگانش آگاه‌تر است و حق خلایق نیست که برای خود وضع شریعت کند و سنت و «زاکون» گذارند و اگر هم بگذارند دوام نخواهد داشت.[۱]

ایجاد قواعد و قوانین جدید همچون «زاکون فرنگیان» در ممالک دور دست، به واسطه تقویت دولت و سلطنت در آن ممالک صورت گرفته است. برقراری و دوام این قوانین به دلیل وجود اسم شریعت و ملت بر سر آن قوانین است و هنوز در کلیات امور و احکام از اصول ملت خویش مگر در موارد جزئی تخطی ننموده‌اند.آن قواعد کلیه نیز به واسطه انبیاء به دست آنها رسیده و از آموزه‌های آنها اخذ شده و کمکی بر اعمال نظم حالیه آنها است. این به مانند این است که طبیب حاذقی خاصیت دارویی را گفته باشد و فردی آنرا در موارد دیگر بکار بندد و مؤثر افتد و خاصیت بخشد.[۲] «پس اگر عقول در آسایش خلق و آرایش ملک اتفاق کنند و نتیجه بخشد عجب نباشد اینها همه آثاریست که از انبیاء مانده و از صاحب ملک به رعیت رسیده»، اما اگر باز هم در کل امور به همان نظم اصلی عمل می‌کردند صلاح بیشتر و فساد کمتر بود.[۳]

صفی‌علیشاه پس از بیان این مقدمات؛ پایه و اساس دعوت انبیاء را بر دو محور قرار می‌دهد که یکی وضع شریعت، نظم ملک و رسم مدنیت و اصلاح اموری دنیوی است و دیگری را تکمیل تربیت نفوس به مراتب آدمیت و نمودن راه و رسم معرفت و رساندن از مجاز به حقیقت می‌داند. چون در دوران مختلف مردمان اغلب وحشی صفت و خوی بدوی داشته‌اند و از مراتب آدمیت به دور بوده‌اند. از این رو اقتضا می‌کرده است تا مردم وضع قواعد مدنیت و تکمیل مراتب صورت را بر تربیت بندگان مقدم بدارند و به قدر ظرفیت و شرایط زمان و اندازهٔ حال مردمان ناموس (شریعت و قانون) بگذارند تا هر کس رفاه خود را در حفظ و حراست آن ناموس دانسته و باهم اتفاق نمایندکه یک ملت شوند.

پدیدار شدن مفهوم ملت در آثار صفی‌علیشاه خود نشانی از تکوین اندیشه‌های سیاسی دارد که غایت آن ایجاد قواعد، قوانین و حفظ آنها شکل‌گیری مدنیت و نهایتاً تشکیل ملت و حفظ این ملیت است. به اعتقاد وی خواص ملت از این مقدمه باید به اصل نتیجه پی‌برند. آنها اگر می‌خواستند حاصل دعوت را بر عموم ناس ختم نمایند امتناع می‌نمودند چرا که ادراک

۱ همان، ص۸۲.
۲ همانجا.
۳ همان، ص۸۳.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

عامه به آن مرتبه نمی‌رسید و لیکن در ضمن ایجاد قواعد صورت، به بیان معانی و حقایق عرفانی می‌پرداختند تا از هیچ جهت ناتمامی در تکمیل نفوس نباشد و اگر ذوق سلوک در کسی یافت شود راه به دست باشد و طریق سلوک را بداند.[۱] در دوران گذشته به علت آنکه مردم به مانند این زمان تربیت نداشتند و خلق و خوی وحشی‌تر و بدوی‌تر داشتند اهل معنی و عرفان حال خود را مخفی می‌داشتند و اگر به‌ندرت کسی اظهار تصوف می‌کرد لگدکوب ستوران و وحشیان می‌شد و در این عصر انسان‌های هوشمندی که توانایی ادراک معارف و حقایق عرفانی را دارند بسیارند و اشخاصیکه می‌شود سخنی از معانی عرفانی به آنها گفت بیشتر هستند و سخن عارفان هم به گونه‌ای که اکنون در میان مردم شایع است در هیچ زمانی نبوده است.[۲] چرا که در گذشته بیخبران عالم‌نما حال فقرا و عارفان را بر خلق مشتبه می‌کردند و از شنایع که از این طایفه می‌گفتند و می‌نوشتند تا «مبادا آنکه مردم به محامد و محاسن اینقوم پی‌برند و بازار خودفروشی کساد گردد».[۳]

در اینجا صفی‌علیشاه گسترش معارف عمومی را در جامعه از لوازم مدنیت در جامعه می‌داند برای آنکه جامعه از درک بالاتری پیدا کند و از ویژگی‌های بدوی رهایی یابد باید معارف و آموزش در جامعه گسترش یابد تا ملت تربیت عمومی پیدا کنند وقتی آگاهی‌ها افزایش یافت زمینه‌های گسترش عرفان نیز در جامعه گسترش می‌یابد و کسی با استفاده از جهالت مردم، جامعه را نسبت به عرفان و عارفان بدبین نمی‌کند.

صفی‌علیشاه وجود پادشاه را موجب امنیت و آسایش بلاد و بندگان می‌داند. معتقد است تمدن در هیچ نقطه‌ای از زمین بدون وجود سلطان عادل و مقتدر اعتبار نیافته است. در هر زمانی که پادشاه عادل و فاضلی در روی زمین بوده، حوادث روزگار کمتر توانسته در امنیت مردم اخلال ایجاد کند. خلایق از زندگانی خود و خیرات الهی و وجوب لطف بر عموم خلق عالم بهره‌مندتر بوده‌اند. آنچه از تواریخ بر می‌آید ایران همیشه محل سلاطین بزرگ وبا عدل و داد بوده است. به اعتقاد صفی‌علیشاه، ناصرالدین‌شاه پادشاهی است که تاکنون در ایران مانند وی کسی کمر به پادشاهی نبسته و بر تخت جهانبانی ننشسته است. ناصرالدین شاه در چهل سال سلطنت (تا زمان تألیف اثر صفی‌علیشاه) به اندازهٔ چهل پادشاه «جهان گشته و دنیا دیده و

۱ همان، ص۸۶.
۲ همان، ص۸۷.
۳ همان، ص۸۸.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

عقلمند، عالم عامل، کامل فاضل مملکت ایران را آباد فرموده است».[۱] از عللی که صفی‌علیشاه را به ستایش ناصرالدین شاه واداشته است حمایت شاه از تصوف و به‌ویژه طریقت صفی‌علیشاهی است که شاه زمینه فعالیت آن را در تهران فراهم کرده و مورد حمایت خویش و برخی درباریان قرار داده است. علاوه بر این در مقدمه *دیوان قصایدش* می‌گوید: «کسی که بد از پادشاه ملک و عالم دین خود گوید بفتنه افتد. سعی در طلب هر نوع ریاستی کردن موجب هلاکت است و تلف نفس جز آنکه مقدر باشد و آن محتاج سعی نیست».[۲] در پایان علاوه بر اینکه شاه را عامل تقویت مذهب تشیع در ایران می‌داند خداوند را سپاس می‌گذارد به جهت آنکه در آن برهه از زمان خلق شده و در ایران زندگی می‌کند و از خداوند طلب افزایش عمر برای پادشاه دارد.[۳] چنین درخواستی از خداوند از سوی صفی‌علیشاه و تمجید از ناصرالدین‌شاه در رساله‌اش نه تنها نشانگر نیاز به حمایت پادشاه در پیشبرد طریقت مزبور است بلکه به نوعی وجود چنین تمجیدهایی نشانگر روند موفقیت‌آمیز وی است و از دیگر سو وی نیازمند حمایت حاکمیت سیاسی برای اعمال برنامه‌های اجتماعی طریقت است.

دربارهٔ شریعت و آداب ظاهر و باطن می‌نویسد: فایدهٔ شریعت آن است که شهر از فتنهٔ دزدان و عیاران و دست‌اندازی بیگانگان و تعدی به شهر بر یکدیگر ایمن ماند تا مردم به فراغت و راحت راه به کار زندگی خود بپردازند، چون اگر شهری ناامن باشد هیچ جنبده‌ای توان زیستن در آنجا را ندارد. به همین دلیل کسی که از قانون مدنیت و نظم مملکت سرکشی کرد صاحب ملک که وضع شریعت نموده حکم بر قتل او می‌نماید. هیچ ملکی بی‌سیاست منظم نشود و بدون رئیس قابلی که آداب رعیت‌داری را کاملاً بداند مأمن نبود. اما طریقت کسب اوضاع انسانیت و سلب اخلاق و افعال حیوانیت است.[۴] این قضیه نشان می‌دهد که صفی‌علیشاه علاوه بر پذیرفتن وضعیت سیاسی موجود با کارکرد سیاسی شریعت نیز موافق است و معتقد به حفظ وضعیت سیاسی موجود در دوره ناصرالدین شاه است تا امنیت جامعه بر قرار شود و در پایان مجدداً دعوت انبیاء را بر دو رکن نظم و وضع شریعت، رسم مدنیت و دیگری تکمیل و تربیت نفوس[۵] استوار می‌داند و به این گونه لزوم حضور خود را در

۱ صفی‌علیشاه، همان، صص۳-۱۰۲.
۲ صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۱۱
۳ صفی‌علیشاه، *اسرار المعارف و میزان المعرفه*، ص۱۰۴.
۴ همان، ص۲۳.
۵ همان، ص۲۴.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

فعالیت‌های اجتماعی و همراهی و حمایت از دستگاه سیاسی ناصرالدین شاه توجیه می‌کند. برخلاف سایر اندیشه‌های صفی‌علیشاه که همسو با جریان نوگرایی و تجدد خواهی است از حمایت وی از استبداد می‌توان این‌گونه استنباط کرد که سعی در حفظ پایگاه طریقت خویش و جلب حمایت دربار از طریقت خود را دارد. از دیگر سو سعی دارد در سایهٔ حمایت از سلطنت ناصرالدین شاه که هنوز ده سالی از پایان استبداد وی باقی مانده است، بستری امن برای بیان دغدغه‌ها و اندیشه‌های دیگرش همچون قانون‌گرایی و دیگر اصول مدنیت و توجه به رفاه مردم فراهم نماید.

در کتاب *میزان‌المعرفه* طبقات و گروه‌های مختلف دربار مورد ارشاد قرار می‌گیرند. از سرلشکران و سپه‌سالاران خواسته می‌شود قوت قلب و شجاعت داشته باشند و از کشتن و کشته شدن نترسند و امور لشکر از روی علم و عقل و تدبیر اداره شود. در جایی دیگر جهت رسیدن به وزارت و امارت وجود کفایت را در خود فرد لازم می‌داند و بعد از رسیدن به منصب می‌خواهد که درستکاری و صداقتش را نشان دهد و از حاکمان شهرها می‌خواهد که امور شهر و مردم را به گماشتگان ظالم نسپارند.[۱] در اینجا نیز دغدغه اصلی وی مردم عامی و زندگی اجتماعی و امنیت آنها مورد نظر وی است و سعی دارد با ارشاد نظامیان امنیت مردم را فراهم نماید.

در واقع در اندیشه سیاسی صفی‌علیشاه مردم جایگاه خاصی دارند. در رویکردهای اجتماعی طریقت صفی‌علیشاهی سعی می‌شود تا زمینه‌های آسودگی خاطر و آسایش و امنیت مردم فراهم گردد. در کتاب *اسرارالمعارف* که آخرین کتاب تألیفی صفی‌علیشاه است و در نهایت در این کتاب شخصیت عرفانی صفی‌علیشاه به تکامل خود رسیده است رویکردهای اجتماعی محسوس‌تر می‌گردد تا آنجا که از عزلت‌نشینی امتناع می‌شود و از عرفا خواسته می‌شود که در «مدنیت با عموم ناس متفق باید بود، و در ستر اسرار و حفظ معتقدات سعی باید نمود» و در ادامه نزاع بر سر مسائل مذهبی را با هیچ‌کس روا نمی‌داند و در امری که مردم توافق کنند مخالفت را موجب نکبت می‌داند.[۲] با این رویکرد می‌توان حضور پیروان طریقت صفی‌علیشاهی را در مشروطه و موضع‌گیری صفی‌علیشاه را در برابر بهاییت و شیخیه توجیه نمود.

---

۱ همان، صص۱۱۱-۱۱۴.
۲ همان، ص۲۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

- مقابله با شیخیه و بهائیت

از بین فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی صفی و همنوایی وی با تشیع می‌توان از مقابله و مخالفت وی با شیخیگری و بهائیت یاد نمود. از اوایل دورهٔ ناصرالدین شاه فعالیت شیخیه به‌عنوان یکی از فرقه‌های شیعه گسترش یافت.[۱] شیخ صفی در جایگاه قطبیت طریقت خویش عمدهٔ تلاش خود را به مبارزه با شیخیه و بهائیت معطوف کرد. صفی‌علیشاه هر طالب درویشی را فوراً به مریدی می‌پذیرفت و به کثرت مریدان توجهی تمام داشت وقتی علت را از او جویا می‌شدند پاسخ می‌داد اگر شخص تازه رسیده صوفی نشود لااقل اغفال بابیه نگردیده و پیرو باب نمی‌گردد.[۲] در کتاب *اسرار المعارف* می‌نویسد: «بر فرض آنکه سخنان شیخیه و بابیه را عوامی چند قبول کردند چه حاصل از اینکه جمعی از قشری به قشر دیگر منتقل شوند و شخص اعمی وقتی که بخواب باشد خورشید را نمی‌بیند وقتی هم بیدار می‌شود نمی‌بیند پس دفع رنج کوری باید نمود و آن باقوال متعصبانهٔ ارباب مذاهب نشود».[۳]

صفی‌علیشاه همواره از مردم می‌خواست تا به مساجدی که واعظان شیخیه هستند نروند و آن را قدغن نمایند چرا که سخنشان را آلوده به زهر می‌دانست. تا آنجا این قضیه را خطرناک می‌داند که از درویشان می‌خواهد حتی اگر درویشی به شیخیه گرایش یافت و دوباره توبه نمود توبه‌اش را نپذیرند و او را به جمع خود راه ندهند. چرا که سخنان واعظان شیخیه بسیار نافذ است و در ادامه می‌خواهد که اطفالشان را به مکتب خانه‌های شیخیه نفرستند و از خودشان معلمی تعیین کنند.[۴]

صفی‌علیشاه در همراهی با حکومت و در حمایت از تشیع به‌عنوان مذهب رسمی کشور بابهائیت نیز به مبارزه بر می‌خیزد. در سال ۱۳۱۱ق.وقتی کتاب *ایقان* بهاء به نظر صفی‌علیشاه

---

۱ سابقاً شیخ احمد احسائی پیشوای این جماعت بود لکن در این زمان به واسطهٔ فعالیت حاج محمدکریم خان گسترش بیشتری یافت. پیروان شیخیه، محمد کریم خان کرمانی را رکن چهارم دین می‌دانستند. یعنی رکن اول خدای تعالی است و رکن دوم خاتم انبیا و رکن سوم علی مرتضی - علیهما السّلام - و رکن چهارم حاجی محمد کریم خان است، کنایه از اینکه عالم به وجود این چهار کس برپا و ثابت می‌باشد. حاجی محمد کریم خان چند کتاب نوشته از جمله کتاب *ارشاد العوام* است. سپهر، همان، ج۱، صص۵۳-۵۴.

۲ مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۷۹.

۳ صفی‌علیشاه، *اسرار المعارف و میزان المعرفه*، ص۳۹.

۴ صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۲۳.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

رسید رسالهٔ «نجم‌العرفان» را در رد بهائیت نوشت و به عکا فرستاد.[۱] عباس افندی از چهره‌های سرشناس بهاییت از پاسخ دادن به این ردیه عرفانی عاجز ماند و اعتراض و انتقاد بسیاری از بهائیان را نسبت به وی به همراه داشت.[۲] فضل مهتدی بابی مذهب که سالها منشی عبدالبهاء بود بعد از برگشت از بهائیت به عضویت انجمن اخوت ـ و طریقت صفی‌علیشاهی ـ درآمد و کتاب *صبحی* را در رد بهائیت نوشت.[۳] صفی‌علیشاه علاوه بر آنکه مدعی است در تفسیر قرآنش از کلام ائمه خارج نشده است آن را کلید نجات از افتادن به دامن باب و بهائیت می‌داند و کسانی که تفسیر وی را رد می‌کردند را منتسب به بابیها(یا نحلی و دهری) می‌داند.«...ای نفس شریر برای شیطان حسود انکار تفسیر صفی نتوان نمود جز اینکه توان گفت نفس اماره بابی با دهریست که منکر این تفسیر است...».[۴] صفی‌علیشاه در منازعات با بابیه قرآن را محور تمام بحث‌ها و محور مدارک موجود می‌داند و می‌گوید لفظی‌که داریم بهتر و کافی‌تر است.[۵]

وی در ادامه دیدگاه بابی‌ها را در مورد امام زمان مورد انتقاد قرارداده و می‌گوید وقتی به دراویشی که به باب گرویدند اعتراض می‌کنی که این چه منطقی است و چه دخلی به شما دارد می‌گویند در وجودت نور راهی ندارد و آیه قرآن را هم شاهد می‌آورند که«صُمٌّ بُکْمٌ عُمْیٌ فَهُمْ لایَعْقِلُون» در حق توست. وی معتقد بود که اتفاقات بد و انحرافات در میان درویش‌ها وجود نداشته است. وی در این زمینه بی‌علمی و بی‌اطلاعی حاجی محمد کاظم اصفهانی(سعادت‌علیشاه مرشد ملاسلطان گنابادی) را مقصر می‌داند که گفته‌های بابیه و شیخیه را که شنیده بود آنها را درهم آمیخت. چرا که فکر می‌کرد درویشی هم همین‌طور باید باشد. او گفته‌های خودش را هم به هم بافته بود. صفی‌علیشاه در این باره می‌گوید: «... این آقایانی هم که حالا هستند مقلد آن مرحوم شده‌اند شیخی و قطبی می‌گویند اما مأخذش را نمی‌دانند چیست، عوام بی‌عقل را بتقلید حاجی محمد کاظم دور خود جمع می‌کنند و اقوالیکه نه خدا گفته نه جبرئیل و نه پیغمبر او بهم می‌بافند.»[۶] در اینجا انتقاد صفی‌علیشاه به بعضی

---

۱ حاجی میرزا حسن شیرازی معروف به خرطومی *رساله صفی* را با نام *نجم العرفان فی رجم من اعتراض علی الایقان* در بمبئی طبع و منتشر ساخت. نورالدین مدرسی چهاردهی(۱۳۶۶)، *چگونه بهائیت پدید آمد*، تهران: فتحی، ص۳۴.

۲ مدرسی چهاردهی، *سلسله‌های صوفیهٔ ایران*، ص۱۸.

۳ مدرسی چهاردهی، *چگونه بهائیت پدید آمد*، ص۲۸.

۴ صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۱۲.

۵ صفی‌علیشاه، *اسرار المعارف و میزان المعرفه*، ص۴۹.

۶ صفی‌علیشاه، *دیوان صفی‌علیشاه*، ص۱۴.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

رویکردهای ملاسلطان علی گنابادی نسبت به شریعت و به‌ویژه قضیه مهدویت است. ملاسطان علی به‌گونه‌ای خود را نائب امام زمان می‌خواند که با این رویکردش باعث می‌شد که نه تنها در مقابل علما قرار گیرد و نسبت به وی موضع گیری کنند بلکه شائبه تأثیری‌پذیری وی از بهائیان شکل بگیرد. در صورتیکه صفی علیشاه دیدگاهش به شریعت و تشیع نزدیکتر بود و هرگز چنین ادعایی در مورد مهدویت نداشت. چنانکه افضل الملک در این باره می‌نویسد: «از ملاسطانعلی ....بعضی فسادها و مطالب کج و معوج کراراً به تواتر شنیده شده است، که از جناب صفی علیشاه شنیده نشده است».[۱]

طریقت و قطبیت ظهیرالدوله

- انجمن اخوت

علی‌خان ظهیرالدوله(م.۱۳۴۲ق.)[۲] برحسب وصیت صفی‌علیشاه با لقب «صفاعلیشاه» پیشوای طریقت صفی‌علیشاهی گردید و از سال ۱۳۱۶ق.تازمان مرگش[۳] ارشاد و رهبری طریقت را به عهده داشت.[۴] صدق و اخلاق ظهیرالدوله موجب گردیده بود تا صفی‌علیشاه به او لقب صفاعلیشاه[۵] بدهد و او را به جانشینی خویش برگزینند و اجازه ارشاد و دستگیری طالبان طریقت را به وی دهد. معتمدالدوله عبدالعلی میرزا ادعای رهبری طریقت را پس از صفی‌علیشاه داشت، ولی به دلیل اخلاق بدش مورد استقبال پیروان طریقت صفی‌علیشاهی قرار نگرفت، چرا که رفتار وی هیچ مشابهتی با الگوهای رفتاری صفی‌علیشاه نداشت.[۶] به همین

---

۱ افضل الملک، همان، ص۳۷۶.

۲ ظهیرالدوله پسر محمد ناصرخان ظهیرالدوله وزیر دربار قاجاری و از طایفه دولوی قاجار است که ابتدا سمت وزارت دربار ناصرالدین شاه را داشت و دوبار به حکومت شیراز منصوب گردید. ظهیرالدوله در ربیع‌الاول ۱۲۸۱ق. در قریه جمال آباد شمیران متولد شد. وقتی پدرش برای بار دوم به حکومت شیراز می‌رفت به همراه پدر به شیراز رفت و نزد میرزا شفیعا ادیب و شاعر شیرازی به تحصیل صرف و نحو عربی و ادبیات فارسی پرداخت در سال ۱۲۹۴ق. که پدرش درگذشت بنابر دعوت ناصرالدین شاه وارد دربارسلطنتی گردید و در سال ۱۲۹۶ق. به وزارت تشریفات دربار منصوب و به وی لقب ظهیرالدوله اهداء گردید و در سال ۱۲۹۷ به دامادی ناصرالدین شاه مفتخر شد و با تومان آغا ملقب به فروغ‌الدوله ملقب به «ملکه ایران» دختر ناصرالدین شاه ازدواج نمود. مهدی بامداد (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، ج۲، تهران: زوار، چ۲، ص۳۶۷؛ ظهیرالدوله (۱۳۵۱)، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، هفده.

۳ ظهیرالدوله(در سال ۱۳۰۳ش) در محلی که به‌نام وی معروف است (تجریش، راه امامزاده قاسم، آرامگاه ظهیرالدوله) مدفون گردید.

۴ مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۵۴.

۵ وی شعر نیز می‌گفت و «صفا» تخلص می‌نمود. عین‌السلطنه، همان، ج۳، ص۱۸۷۸.

۶ عین‌السلطنه، همان، ج۹، ص۷۱۳۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

خاطر صفی‌علیشاه بیشتر به طرف ظهیرالدوله متمایل گردید. پیوند ظهیرالدوله با دربار و دامادی ناصرالدین شاه می‌توانست در پیشرفت بیشتر طریقت مؤثر باشد و این دلیل هم در کنار دیگر دلایل می‌تواند به نوعی کار صفی‌علیشاه را توجیه نماید.

سپهر مورخ عصر مظفری دربارهٔ این طریقت می‌نویسد: «علاوه برخود صفی‌علیشاه پیروان وی مردمانی کم‌آزار بودند و افتادگی و فروتنی را پیشه خود ساختند، حتی ظهیرالدوله که جانشین وی انتخاب شد در محاسن ذات و میامن صفات افراط کرد و عالمی را فریفته خود ساخت و از آن وقت که جانشین صفی‌علیشاه شده تا حال دیگر به لباس رسمی دولتی در نمی‌آید».[۱] یک دسته از دراویش که از پیروان صفی‌علیشاه و سالکان طریقت شاه نعمت‌الله بودند، صرفاً به واسطه اخلاق خوش و پاک فطرتی ظهیرالدوله، پس از درگذشت صفی‌علیشاه مقام ارشاد و ریاست وی را پذیرفتند.[۲] از سوی دیگر ظهیرالدوله به واسطه اعتقادی که به طریقت خویش داشت به‌عنوان یکی از رجال قاجار و متمولین روزگار خود، سرمایه‌اش را صرف طریقت و دراویش کرده بود[۳] و طبیعی است که به خاطر اعتقاد، اخلاق، اعمال و خدماتش به طریقت مورد پذیرش همگان برای مسند ارشاد قرارگیرد. چراکه در طریقت صفی‌علیشاهی توجه به مردم و زندگی اجتماعی آنها جایگاه خاصی داشت. نکته دیگر دربارهٔ ظهیرالدوله وجود تمایلات شیعه شدید در وی و علاقه‌اش به مراسم تعزیه است. وقتی سفیر آمریکا بنجامین به ایران آمد ظهیرالدوله به‌عنوان وزیر تشریفات دربار او را به مراسم تعزیه برد و با این مراسم مذهبی آشنا کرد.[۴]

ظهیرالدوله پس از تکیه زدن بر مسند ارشاد، انجمن اخوت را که صفی‌علیشاه به صورت مخفی در سال ۱۳۰۵ق. پایه‌گذاری نموده بود،[۵] در رمضان ۱۳۱۷ق. رسماً افتتاح کرد و از حالت اختفا خارج نمود. ظهیرالدوله برای تشکیل انجمن اخوت موافقت مظفرالدینشاه را جلب نمود. محل مخصوصی را محل مجمع قرار داد و هفته‌ای دو روز اعضاء در مرکز انجمن[۶] جمع می‌نمود. مابین آنها مذاکرات اخلاقی انجام می‌گرفت و با هیچ نحله و مذهبی

۱ سپهر، همان، ج۱، ص۵۱.
۲ همان، ج۱، ص۴۹.
۳ کاتوزیان، همان، ص۷۲۲؛ افضل‌الملک، همان، ص۳۷۷.
۴ س-ج-و- بنجامین (۱۳۶۹)، *ایران و ایرانیان*، ترجمهٔ حمد حسین کردبچه، تهران: جاویدان، چ۲، ص۲۸۶.
۵ مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۵۳.
۶ ظهیرالدوله برای انجمن اخوت آرم و سرود مخصوصی ترتیب داد و گاهی در انجمن نمایشنامه‌های سیاسی و اخلاقی

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

مخالفت نداشتند. ویژگی مشترک آنان دوستی، اخوت و حسن اخلاق بود.[۱] قصد عمده و اساسی او از ایجاد انجمن وارد ساختن شاهزادگان، بزرگان، رجال، اعیان و مخصوصاً افرادی بود که در دستگاه دیوانی در مصدر امور قرار داشتند. او سعی داشت از این راه رفتار وکردار آنان را هر چه بیشتر به اصلاح جنبهٔ انسانی نزدیک سازد.[۲] انجمن اخوت تا حدی گویای عقیده سیاسی اوست که خدمت اجتماعی را از طریق تشکل و اشتراک مساعی و تحت لوای انجمن میسر می‌دانست.[۳] در اطراف مرشد جدید طریقت، جماعت زیادی مرید وجود داشت. این گروه دراویش که در دور و بر او جمع شده بودند همگی از محترمین و تربیت شدگان صفی‌علیشاه بودند که از جمله آنها عمیدالدوله، شعاع‌الدین میرزا، معتمدالدوله و انتظام‌السلطنه هستند.[۴] گاهی سعی می‌شود انجمن اخوت را به مجمع‌های فراماسونری نسبت دهند هرچند

به‌روی صحنه می‌آمد و سالی چندبار به مناسبت میلاد پیامبر اکرم و علی‌بن‌ابیطالب و عید غدیرخم در انجمن جشنهای با شکوهی برپا می‌شد. در فرودین ماه هر سال هم جشنی بنام جشن گل در شمیران ترتیب داده می‌شد. انجمن اخوت برای جشنهای خود دارای ارکستری خاص بود که رهبری آن را درویش خان نوازنده چیره‌دست آن زمان عهده‌دار بوده است. در ماه محرم و ماه رمضان مراسم عزاداری در خانقاه انجام می‌شد. برای تیمن و تبرک از نام علی‌بن‌ابیطالب استفاده نمود و یکصد و ده تن عضو برای انجمن در نظر گرفت که یکصد و ده مطابق حروف ابجد علی است. ظهیرالدوله هسته مرکزی انجمن را به‌نام مشاور نامید که عده آنان یازده تن بودند. ۱) ظهیرالدوله رئیس، ۲) سید محمدخان انتظام السلطنه نایب رئیس، ۳) مصطفی سالار امجد، ۴) ناظم الدوله، ۵) یمین الممالک، ۶) نظام لشکر، ۷) میرزا محمد علی خان نصرت السلطنه، ۸) میرزا علی اکبرخان سروش، ۹) میرزا باقرخان صفا منش، ۱۰) میرزا عبدالوهاب جواهری و ۱۱) علیرضا صبا (مختارالملک).

ظهیرالدوله سازمان اداری و نظام‌نامه و دفتر ثبت‌نام و صندوق و حسابداری منظمی برای انجمن اخوت تأسیس نمود و ریاست آن را خود بر عهده گرفت و مرکز آن را در خانه شخصی خویش واقع در خیابان فردوسی مقابل بانک ملی ایران شعبه مرکزی کنونی قرار داد. برای تازه‌واردان تعرفه صادر می‌شد و دفتری هم برای ثبت تعرفه‌ها وجود داشت که آن دفتر اکنون هم در انجمن اخوت موجود است. انجمن اخوت به‌تدریج بصورت یک مرکز تعلیماتی و اخلاقی درآمد و ظهیرالدوله تمام ثروت خود را در این راه به‌کار می‌برد و خدمت به خلق را شعار خویش قرار داده بود و اصول شش‌گانه زیر را اساس تعلیمات خود قرار داد: (۱)تعشیم امر الله، (۲) شفقت خلق الله، (۳) خدمت اهل الله، (۴) بذل نفس فی سبیل الله، (۵) کتمان سرالله و (۶) اطاعت ولی الله.

ظهیرالدوله معتقد بود که کلمه درویش مرکب از پنج حرفی است که هر یک از این حروف نمایانگر صفتی است و تا کسی متصف به این صفات نباشد او را نمی‌توان درویش گفت: ۱. (د) درستی، ۲. (ر) راستی، ۳. (و) وحدت یگانه، ۴. (ی) یقین کامل به پیر خود و ۵. (ش) شکر در آسایش و سختی. مدرسی چهاردهی، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، ص۱۵۴؛ عبدالصمدی، همان، ص۱۲۱.

۱ عین‌السلطنه، همان، ج۳، ص۱۸۷۸؛ محمدعلی تهرانی کاتوزیان (۱۳۷۹)، *مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، با مقدمه‌ای از دکتر ناصر کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار، ص۷۲۲.

۲ ظهیرالدوله، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، ص چهل و پنج.

۳ همان، ص هفده.

۴ عین‌السلطنه، همان، ج۳، ص۱۸۷۸، افضل‌الملک، همان، ص۳۷۲.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

که صفا در ایجاد این انجمن از آنها تقلید نمود. بنابر دلایل مختلف، تشکیلاتی کردن تصوف از سوی ظهیرالدوله در بدبینانه‌ترین حالت تنها برای نفوذ سیاسی در دستگاه حاکمیت بود و نمی‌توان تنها به دلیل الگوبرداری از پاره‌ای اعمال و نمادهای ماسونی آن را به فراماسون بودن متهم کرد.[۱]

- تأثیر طریقت در انقلاب مشروطه

جریان‌های اهل تصوف و نعمت‌اللهی همپای سایر گروه‌ها و جریان‌های فکری ـ اجتماعی در روند انقلاب مشروطیت نقش ایفا نمودند. در آستانه مشروطه همهٔ شاخه‌های نعمت‌اللهی که اعضای آن را افرادی کتابخوان و روشنفکر تشکیل می‌دادند بر انجام اصلاحات عمیق در زمینهٔ سیاست تأکید داشتند.[۲] در بین این گروه‌ها پیروان طریقت صفی‌علیشاهی از حامیان عمده اصلاحات سیاسی به شمار می‌آمدند و در انقلاب مشروطه نقش چشمگیری داشتند. انجمن اخوت به‌عنوان کانون پیروان این طریقت نقش مهمی در مشروطه ایفا نمود. اعضای این انجمن که وجه اشتراک بیشترشان را دوستی، اخوت و حسن اخلاق تشکیل می‌داد، در بین متصوفه بیش از سایرین طرفدار آزادی و مشروطه بودند و خود را پشتیبان آزادی و آبادی مملکت می‌دانستند. در میان آنها عده زیادی به علوم جدید و سیاست دنیا آشنا بودند.[۳] صد و ده نفری که ظهیرالدوله به عضویت انجمن اخوت درآورده بود همگی از رجال روشنفکر و اصلاح‌طلب بودند. اعضای این انجمن برای از بین بردن خرافات و اصول استبداد، تلاش‌های بسیاری کردندکه از جمله در سال ۱۳۲۳ق. *مجلهٔ مجموعهٔ اخلاق*را انتشار دادند.[۴] این اقدامات ظهیرالدوله زمینهٔ تحول فکری در میان اعضای طریقت صفی‌علیشاهی را فراهم آورد و باعث شد تا پیروان این طریقت به‌تدریج با مشروطه انطباق بیشتری پیدا کنند.

---

۱ قراردادن صد و ده صندلی در محل انجمن به یک شکل و درج نام هرکس به روی صندلی و نصب مثلث به عنوان علامت انجمن که نمادی از برادری، دوستی و برابری، شعار معروف فراماسون‌ها است تنها الگوبرداری از سمبل‌های ماسونی است. همان‌طور که پیشتر آمد انجمن اخوت از زمان صفی‌علیشاه پی‌ریزی گردید و ماهیتاً نمی‌توان تشکیل آن را در راستای جریان فراماسونری قرار داد بلکه تشکیلات جدید از نظر شکلی شبیه محافل ماسونی بود. سندی نیز از فراماسون بودن و یا جاسوس بودن صفی‌علیشاه در دست نیست. محمود عرفان (بهمن ۱۳۲۸)، فراماسون‌ها»، *یغما*، س۲، ش۲۱، ص۵۰۵؛ نک: قنبری و فدوی، همان، صص۱۰۱-۱۲۲؛ محمود کتیرایی (۱۳۴۷)، *فراماسونری در ایران: از آغاز تا تشکیل لژ بیداری در ایران*، تهران: اقبال، ص۱۵۶.

۲ اوژن اوبن (۱۳۶۲)، *ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶*، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، تهران: زوار، صص۲۰۵-۲۰۶.

۳ کاتوزیان، همان، ۷۲۲؛ عین‌السلطنه، همان، ج۳، ص۱۸۷۸.

۴ حسن مرسلوند (۱۳۷۶)، *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران*، ج۴، تهران: الهام، ص۲۸۴.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

با آنکه صفی‌علیشاه در سال‌های قبل از مشروطه درگذشت ولی با این حال تأثیرات طریقت و آموزه‌های وی در پیشبرد مشروطیت ملموس و قابل تأمل است. بسیاری از رجال مشروطه که در شکل‌گیری مشروطیت نقش اساسی داشتنداز مریدان صفی‌علیشاه محسوب می‌شدند. در این بین می‌توان از یمین‌الممالک میرزا جعفرخان[۱] از دراویش ملایم‌الطبع یاد کرد که در زمرهٔ مریدان صفی‌علیشاه واعضای انجمن اخوت بود.[۲] جالب آنکه پسر بزرگ صفی‌الدین – نورالدین– دوری از عرفان را برگزید و در زمرهٔ متجددین و نوخواهان درآمد.[۳] این امر نشانگر تحول فکری در اعضا و نسل بعدی طریقت صفی‌علیشاهی در دوران قطبیت ظهیرالدوله است که دچار دگرگونی تدریجی فکری شدند. البته همان‌طور که پیشتر اشاره شد صفی‌علیشاه در *اسرار المعارف* –آخرین کتاب منثورش– امتناع از عزلت نشینی و حضور در بین مردم را ترویج می‌کند. طبیعتاً این تحول در فرزندش به‌طور عمیق‌تر دنبال شده است.

ظهیرالدوله هم که رهبری طریقت و انجمن اخوت را به عهده داشت از هواخواهان آزادی و پیروان اصلاحات به شمار می‌آمد و همیشه از اوضاع استبداد اظهار تنفر می‌کرد.[۴] در حمایت از انقلاب مشروطه اشعاری[۵] سرود که همراه با تار در سرتاسر ایران خوانده می‌شد.[۶]

---

۱ پسر میرزا محمدخان صدیق الملک برادر میرزا حسن خان محتشم السلطنه (از رجال مشروطه) از اهالی نور مازندران، با پنجاه سال سن جزء وزارت خارجه ایران و رئیس اداره تذکره بود. در حدود ۱۳۲۳ق. کارگزار بغداد و سپس حکومت مازندران و در ۱۳۳۰ق. حاکم طهران گردید. و در اواخر ۱۳۳۵ق. در تهران در کوچه به دست یک شخص دیوانه به ضرب تیشه نجاری بدون سبب دشمنی مقتول گردید. سید ابوالحسن علوی (۱۳۸۵)، *رجال عصر مشروطیت*، تصحیح حبیب یغمائی و ایرج افشار، تهران: اساطیر، چ۲، ص۱۳۱.

۲ علوی، همان، ص۱۳۱.

۳ کیوان قزوینی، «پرسش و پاسخ»، ص۵۷۱.

۴ مهدی ملک‌زاده (۱۳۶۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، ج۱، تهران: علمی، چ۲، ص۲۵۵.

۵ برادران من، فرزندان یک سرزمین و یک وطن/ تا به کی از هم دور و نامتحد؟/ از وحدت و یکپارچگی، خار و خاشاک گلستان و چمن می‌گردد./ اما دوری و تفرق، باغ‌های سرسبز را به زمین‌های بایر مبدل می‌سازد./ وحدت تنها داروی دردهای دلهای مردم ما است/ تفرق موجب همه بدبختی‌ها و نابسامانی‌های ما / نترسید با شهامت تمام فریاد زنید: / حکومت و وطن، افتخار و شکوه/ هر دو برادران توأمان‌اند./ والا، افسوس که [اگر از هم جدا باشند] نه حکومتی ونه ملتی وجود خواهد داشت./ اگر دولت و ملت باهم یکی شود/ بر بزرگترین مشکلات جهان نیز پیروز می‌شوند./ شاها رحمی به ما کن/ کجا دیده شده است «میرآخور» صدر اعظم گردد؟/ با اینهمه جور و بیداد، این سگ بی‌دین و بی‌ایمان؟ سرزمین ایران را بر باد داد./ جور و ستم کشور ایران را ویران کرد./ و جهل و نادانی چشمانمان را از اشک لبریز./ علم و دانش، عدل و داد، به ارمغان می‌آورد/ تمدن و مدنیت، در بیابان‌های شوره‌زار، گل و سنبل می‌رویاند./ تحصیل علم و کسب دانش، فریضهٔ اصلی امروزی ما است/ وجوب آن حتی از رفتن به زیارت حج و گرفتن روزه و خواندن نماز در عصر حاضر برای ما بیشتر، بلکه اولی‌تر است. (اوبن، همان، ص۲۴۶) .

۶ اوبن، همانجا.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

ظهیرالدوله در انجمن اخوت همواره پیروان مشروطه را گردآوری می‌کرد و از حضور مستبدین در این انجمن ممانعت به عمل می‌آورد. برخلاف دورهٔ صفی‌علیشاه که افراد درباری و شاهزادگان با گرایش استبدادی هم به طریقت جذب می‌شدند، با دگرگونی که در دورهٔ قطبیت ظهیرالدوله شکل گرفت سعی می‌شد تا اعضایی که همچنان متمایل به گرایش استبدادی خویش بودند از انجمن اخوت کنار گذاشته شوند. از جمله آنها مظفرالملک از حکام مستبد است که باوجود آن همه قساوت قلبی در حضور صفی‌علیشاه به تصوف گراییده بود. ولی گرایش‌های عرفانی وی باعث نشد تا خوی مستبدانه وی تلطیف گردد ظهیرالدوله نیز وی را به خاطر جفایی که در حق سیدجمال‌الدین واعظ نموده و زمینه دستگیری و قتلش را فراهم آورده بود از انجمن اخوت طرد نمود.[۱]

سپهر از حضور سیزده هزار نفر مرید ظهیرالدوله در طهران و قریب هشتصد هزار نفر در کل ایران خبر می‌دهد[۲] که این جمعیت فراوان مرید در صورت همراهی با مشروطه خواهان می‌توانستند بسیار تأثیرگذار باشد. این موضوع از سوی دیگر نشان دهنده دامنه فعالیت و تأثیرگذاری صفی‌علیشاه در جذب اهل تصوف است تاجایی‌که در این دوران عرفایی همچون حاجی اسمعیل در رشت آرزوی جایگاهی مثل صفی‌علیشاه را داشتند که جمع بسیاری مرید و مطیع او باشند.[۳] ظهیرالدوله علاوه بر برخورداری از امتیاز فراوانی پیروان طریقت که ثمره تکاپوهای صفی‌علیشاه است، با رهبران مشروطه همچون ملک‌المتکلمین دوستی نزدیکی داشت.[۴] ظهیرالسلطان پسر ظهیرالدوله نیز از جوانی پرشورو دارای تمایلات آزادیخواهانه بود و در انجمن جوانان عضویت یافت. وی در ترویج مبانی حکومت مشروطه کوشش بسیار نمود.[۵] وجود زمینه‌های روشنفکرانه و تجددخواهانه در خانواده ظهیرالدوله و ارتباط آنها با روشنفکران را می‌توان یکی از علل انتخاب ظهیرالدوله به جانشینی و قطبیت طریقت از سوی صفی‌علیشاه تلقی نمود.

---

۱ محمدرضا والیزاده معجزی(۱۳۸۰)، *تاریخ لرستان روزگار قاجار*، به تصحیح حسن والیزاده معجزی و محمد والیزاده معجزی، تهران: حروفیه، ص۲۷۵.

۲ سپهر، همان، ج۱، ص۴۹.

۳ محمد علی فروغی(۱۳۹۰)، *یادداشت‌های روزانه از محمد علی فروغی(۲۶شوال ۱۳۲۱- ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۲)*، به کوشش ایرج افشار، تهران: علم، ص۳۸.

۴ ملک‌زاده، همان، ج۱، ص۴۶۵.

۵ همان، ج۱، ص۲۵۶و ج۲، ص۷۴۵؛ اقبال یغمائی(۲۵۳۷)، *شهید آزادی سید جمال واعظ اصفهانی*، تهران: طوس، ص۲۰.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

ظهیرالدوله در دوره مشروطه علاوه بر رهبری طریقت به‌عنوان یکی از حکام مشروطه‌خواه در ولایت همدان و گیلان از مشروطیت حمایت نمود. او از همان ابتدای قرارگیری در حکومت همدان(سال ۱۳۲۳ق.)[۱] اقدام به ایجاد مجلس فوائد عمومی از نمایندگان مردم نمود و بامسئله نان و احتکار گندم که توسط ملاکین انجام می‌گرفت، برخورد نمود.[۲] وی نه تنها دارای عقیده و فکر سیاسی بود بلکه سیاست و طریقت هر دو را با خود جمع داشت که این رویکردها برگرفته از مشی و اندیشه صفی‌علیشاه بود. چرا که در طریقت صفی‌علیشاهی توجه به مردم و رفاه آنها و زندگی اجتماعی آنها جایگاهی خاص داشت. اقدامات ظهیرالدوله در دوران حکومت در همدان از وی تصویر فردی تجددطلب، آزادیخواه و مردم‌دوست نشان می‌دهد.[۳]

با تصویب نظام‌نامه انتخابات توسط بنیانگذاران مشروطه و انتشار آن در سراسر کشور، انتخابات و تعیین نمایندگان مجلس آغاز گردید. بسیاری از حاکمان مستبد ولایات مختلف در روند انتخابات خلل وارد کردند تاجایی‌که بسیاری از نمایندگان در روزهای آخر مجلس اول راهی مجلس شدند. وی منتظر خواست و تمایل مردم به مشروطه نشد بلکه اقدام به برگزاری انتخابات نمود. با اهتمام ظهیرالدوله همدان اولین ایالتی بود که در آن انتخابات برگزار گردید و نماینده همدان زودتر از بسیاری از ولایات کشور مشخص و راهی مجلس اول شد.[۴]

ظهیرالدوله نه تنها با جریان مشروطه و برگزاری انتخابات همراهی نمود، بلکه در آشنایی مردم همدان با مفاهیم مشروطه تلاش نمود و به‌عنوان شخصی روشنفکر، شخصاً مردم همدان را تشویق و تحریص به حکومت ملی می‌نمود و به‌واسطه عدم تکبر و تواضع وی که برخاسته از خوی عرفانی‌اش بود به مانند یک معلم اهالی همدان را با مبانی حکومت در دوره مشروطه آشنا نمود.[۵] عملکرد ظهیرالدوله در همدان در مقایسه با سایر والیان ایران در عصر مشروطه به گونه‌ای متمایز است که برخی نمایندگان مجلس به خاطر مشارکت وی در تسهیل برگزاری انتخابات و همکاری با مجلس از وی تمجید می‌کنند. چنانکه در مذاکرات مجلس در وصف

---

۱ ظهیرالدوله پس از مدتی که سمت وزارت تشریفات و تصدی حکومت مازندران را داشت، از سال ۱۳۲۳ق. به پیشنهاد عین‌الدوله حکومت همدان را به عهده گرفت. شیبانی، همان، ص۳۷۳.

۲ ظهیرالدوله، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، ص هفده.

۳ همان، ص سی.

۴ اوبن، همان، ص۲۲۲.

۵ کاتوزیان، همان، ص۳۸۲؛ اوبن، همانجا.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

وی گفته شد: «در میان حکام ظهیرالدوله حاکم همدان خوب حکومت می‌کند».[۱]

در طول دوران مشروطیت نیز ظهیرالدوله در حوادث مختلف به‌خاطر منش عارفانه‌اش به‌عنوان میانجی محل رجوع بود. در سال ۱۳۲۴ق. با شکل‌گیری وقایعی در کرمانشاه و جدال میان مستبدین و مشروطه‌خواهان، سیف‌الدوله وزیر عدلیه - برادر عین‌الدوله مستبد- با وجود داشتن گرایش‌های مستبدانه به دلیل ارادت به صفی‌علیشاه، ظهیرالدوله را که دارای گرایش‌های مشروطه‌خواهانه بود، جهت ساماندهی امور و آرام کردن اوضاع و رسیدگی به تظلم مردم از همدان به کرمانشاه اعزام داشت و بررسی قضیه مزبور را نیز به عهده او گذاشت. ظهیرالدوله نیز بعد از رفتن به کرمانشاه، مستقیماً به طرف کنسولگری انگلیس رفت و با مذاکره به اجتماع تحصن‌کنندگان پایان داد و آشوب شهری را خاتمه بخشید.[۲] در سال ۱۳۲۷ق. نیز بعد از عزل حاکم مستبد کرمانشاه ظهیرالدوله به‌جای او به حکومت آنجا منصوب گردید و امنیت آن منطقه را فراگرفت.[۳]

ظهیرالدوله در مواردی دیگر نیز به‌عنوان میانجی به کارگرفته شد و با استفاده از جایگاه عارفانه‌اش به بحران‌ها پایان داد. از جمله وقتی سالارالدوله - برادر محمدشاه —در سال اول مشروطه یاغی گردید، اتابک امین‌السلطان، ظهیرالدوله را از همدان به لرستان نزد سالار فرستاد تا به هر طریق ممکن او را ساکت و مطیع نماید.[۴] سالارالدوله هم که در کنسولگری روس در همدان بست نشسته بود با وساطت و گرفتن امنیت جانی از ظهیرالدوله، از آنجا خارج و به تهران آورده شد.[۵] نقش میانجی‌گرایانه ظهیرالدوله را می‌توان متأثر از شخصیت و رویکرد صفی‌علیشاه دانست که همواره از جدال‌ها و تنش‌ها به‌ویژه دعواهای مربوط به قطبیت اجتناب می‌نمود و از شخصیت عرفانی خویش جهت پیشبرد تدریجی خواست‌های مردمی و آرمان‌های آنها استفاده می‌نمود.

نتیجه‌گیری

صفی‌علیشاه که در کانون جریان تصوف نعمت‌اللهی پرورش یافته بود با داشتن زمینه‌های

---

۱ کاتوزیان، همان، ص۴۲۷.
۲ همان، صص۷۲۱و۶۸۸.
۳ ملک‌زاده، همان، ج۱، ص۴۵۵.
۴ میرزا ابراهیم خان کلانتری باغمیشه شرف‌الدوله (۱۳۷۷)، *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکر روز، ص۹۸.
۵ کاتوزیان، همان، ص۶۸۴.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

اجتماعی و شیعی قوی که در سیر مراحل سلوک عرفانی‌اش، باعث گردید تا با رویکردی جدید با تصوف مواجه گردد. چنانکه در آخرین اثر تألیفی وی عرفان اجتماعی‌اش تکامل می‌یابد و تا حد زیادی دیدگاه‌های سیاسی خود را در واپسین آثار و نوشته‌هایش ابراز می‌کند. این تحول فکری موجب گردید تا در مرحله عمل هم با تحولاتی روبه‌رو شود و عملکرد وی با رویکردهایی جدید مواجه گردد. چنانکه به تشیع دوازده امامی بسیار نزدیک‌تر گردید به‌طوری که طریقت و شریعت هم‌سو با یکدیگر در آثار عرفانی‌اش عجین شدند و در همین راستا با شیخیگری و بهاییگری مخالفت نمود.

وی برای پیشبرد دیدگاه سیاسی و عرفان اجتماعی و گسترش بیشتر طریقت تازه تأسیس خود سعی نمود تا نه تنها در بدنهٔ دستگاه قاجار نفوذ نماید و با این امر همراهی شاه را به‌دستآورد، بلکه توانست بسیاری از شاهزادگان و اعیان را با خود همراه نماید تا هم به حمایت مادی و سیاسی آنها دست یابد و از سوی دیگر بتواند اصلاحات و رویکردهای اجتماعی خود از جمله توجه به مردم را در جامعه عملی کند و جا بیاندازد. پیروان طریقت مزبور با گروه‌های نوگرا و روشنفکر جامعه که بسیاری از آنها وابسته به دربار و حاکمیت بودند وارد تعامل و همسویی گردیدند. به همین خاطر نیز ظهیرالدوله داماد شاه بعد از وی برجسته‌ترین فرد طریقت شد. مردمداری و جنبه‌های اجتماعی دیدگاه‌های صفی‌علیشاه موجب گردید تا انجمن اخوتی که وی ایجاد کرده بود بعد از وی تجدید سازمان شود و به شکلی منسجم و تشکیلاتی توسط جانشین‌اش ظهیرالدوله تداوم یابد. سرانجام باعث گردید تا طریقت صفی‌علیشاهی با شکل‌گیری انقلاب مشروطه با جریان مشروطه‌خواه همراه گردد و سهم بسزایی در انقلاب مشروطه داشته باشد.

منابع و مآخذ

- آزمایش، مصطفی (۱۳۸۱)، *درآمدی بر تحولات تاریخی سلسلهٔ نعمت‌اللهی در دوران اخیر*، تهران: حقیقت.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۹)، *انقلاب مشروطهٔ ایران*، ترجمهٔ رضا رضایی، تهران: بیستون.
- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان (۱۳۷۴)، *الماثر و الآثار چهل سال تاریخ ایران*، تعلیقات حسین محبوبی اردکانی، به کوشش ایرج افشار، تهران: اساطیر، چ۲.
- ـــــ (۱۳۵۰)، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، به‌کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چ۲.
- افضل‌الملک، غلامحسین (۱۳۶۱)، *افضل التواریخ*، به‌کوشش منصوره اتحادیه و سیروس سعدوندیان، تهران: نشر تاریخ ایران.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

- اوبن، اوژن (۱۳۶۲)، *ایران امروز ۱۹۰۷-۱۹۰۶*، ترجمهٔ علی اصغر سعیدی، تهران: زوار.
- اللهیاری، فریدون؛ نورائی مرتضی و رسولی، علی (زمستان ۱۳۸۸)، «طریقت و تجارت؛ کارکردهای تجاری نقشبندیه در دورهٔ تیموری»، *فصلنامه علمی و پژوهشی تاریخ اسلام و ایران*، س۱۹، ش۴، (پیاپی ۸۱).
- الگار، حامد (۱۳۵۶)، *دین و دولت در ایران: نقش علما در دورهٔ قاجار*، ترجمهٔ ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ـــــ (۱۳۷۱)، *سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج*،ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- بامداد، مهدی (۱۳۷۱)، *شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری*، تهران: زوار، چ۲.
- بنجامین، س-ج-و- بنجامین (۱۳۶۹)، *ایران و ایرانیان*، ترجمهٔ حمد حسین کردبچه، تهران: جاویدان، چ۲.
- پیرزاده، حاج محمدعلی (۱۳۴۲)، *سفرنامه حاجی پیرزاده*، به کوشش حافظ فرمانفرمائیان، تهران: دانشگاه تهران.
- پیروزان، هادی (تابستان ۱۳۹۲)، «واکنش و عملکرد شعب طریقت نعمت اللهیه به جنبش مشروطه خواهی»، *فصلنامه پژوهشهای تاریخی*، س۴۹، ش۲، (پیاپی ۱۸).
- جناب، میرسیدعلی (۱۳۹۶)، *رجال و مشاهیر اصفهان*، تدوین و تصحیح رضوان پور عصار، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، چ۲.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۸۲)، *فارسنامه ناصری*، به تصحیح منصور رستگاری فسایی،تهران: امیرکبیر،چ۳.
- دولت آبادی، یحیی (۱۳۷۱)، *حیات یحیی*، تهران: عطار، چ۵.
- دیوان بیگی شیرازی، سید احمد (۱۳۶۵)، *حدیقة الشعراء*، تصحیح و تکمیل و تحشیه عبدالحسین نوائی، تهران: زرین.
- *روزنامه شرف*، ۱۳۰۸، نمره ۸۴.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲)، *دنباله جستجو در تصوف ایران*، تهران: امیرکبیر.
- سپهر، عبدالحسین خان (۱۳۸۶)، *مرآت الوقایع مظفری*، تصحیح عبدالحسین نوائی، تهران: میراث مکتوب.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی خان (۱۳۶۲)، *سفرنامه سدید السلطنه «التدقیق فی سیر الطریق»*، تصحیح و تحشیه احمد اقتداری، تهران: به‌نشر.
- سمیعی، کیوان (۱۳۷۰)، *تاریخ انشعابات متأخره سلسله نعمت‌اللهیه*، تهران: پاژنگ.
- شرف‌الدوله، میرزا ابراهیم خان کلانتری باغمیشه (۱۳۷۷)، *روزنامه خاطرات شرف‌الدوله*، به کوشش یحیی ذکاء، تهران: فکر روز.
- شیبانی، میرزا ابراهیم صدیق الملک (۱۳۶۶)، *منتخب التواریخ*، تهران: علمی.
- صفی‌علیشاه، میرزا حسن (۱۳۴۲)، *عرفان الحق*، تهران: صفی‌علیشاه.
- ـــــ (۱۳۲۹ق)، *زبدةالاسرار و عرفان الحق*، چاپ سنگی، تهران: شیخ علی تاجر کتابفروش.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]
[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

- ـــــــ (۱۳۳۶)، *دیوان صفی‌علیشاه*، به کوشش منصور مشفق، تهران: صفی‌علیشاه.
- ـــــــ (۱۳۴۰)، *اسرار المعارف و میزان المعرفه*، تهران: اقبال.
- ـــــــ (۱۳۶۳)، *بحرالحقایق بانضمام میزان المعرفه*، با مقدمه ضیاء الدین مولوی گیلانی، تهران: سنائی.
- ضرابی، عبدالرحیم‌بن‌محمد ابراهیم (۱۳۷۸)، *تاریخ کاشان*، به کوشش ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، چ۴.
- ظهیرالدوله (۱۳۵۱)، *خاطرات و اسناد ظهیرالدوله*، به کوشش ایرج افشار، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- عبدالصمدی، محمود (۱۳۶۱)، *سیری در تصوف و عرفان ایران*، تهران: شرق.
- عرفان، محمود (بهمن ۱۳۲۸)، «فراماسون‌ها»، *یغما*، س۲، ش۲۱.
- علوی، سیدابوالحسن (۱۳۸۵)*رجال عصر مشروطیت*، تصحیح حبیب یغمائی و ایرج افشار، تهران: اساطیر، چ۲.
- عین‌السلطنه، قهرمان میرزا سالور (۱۳۷۴)، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، تصحیح مسعود سالور و ایرج افشار، تهران: اساطیر.
- فروغی، محمد علی (۱۳۹۰)، *یادداشت‌های روزانه از محمد علی فروغی (۲۶شوال ۱۳۲۱ – ۲۸ ربیع‌الاول ۱۳۲۲)*، به کوشش ایرج افشار، تهران: علم.
- قنبری، محی‌الدین و صبا فدوی (تابستان ۱۳۹۵)، «ظهیرالدوله: نوسازی تصوف با اغراض تجدد در انجمن اخوت»، *فصل نامه مطالعات تاریخ فرهنگی پژوهش نامهٔ انجمن ایرانی تاریخ*، س۷، ش۲۸.
- کاتوزیان، محمدعلی تهرانی (۱۳۷۹)، *مشاهدات و تحلیل اجتماعی و سیاسی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، با مقدمه‌ای از دکتر ناصر کاتوزیان، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کتیرائی، محمود (۱۳۴۷)، *فراماسونری در ایران: از آغاز تا تشکیل لژ بیداری در ایران*، تهران: اقبال.
- کریم برق، عطا (۱۳۵۲)، *جستجو در احوال و آثار صفی‌علیشاه*، تهران: ابن‌سینا.
- کیانی (میرا)، محسن (۱۳۶۹)، *تاریخ خانقاه در ایران*، تهران: طهوری.
- کیوان قزوینی، عباسعلی (۱۳۷۶)، *راز گشا*، به اهتمام محمود عباسی، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- ـــــــ (۱۳۸۷)، *بهین سخن*، به اهتمام محمود عباسی، تهران: راه نیکان.
- ـــــــ (مرداد ۱۳۵۱)، «پرسش و پاسخ»، *وحید*، د۱۰، ش۵ (پیاپی ۱۰۴).
- مدرسی چهاردهی، نورالدین (۱۳۶۱)، *سیری در تصوف: در شرح حال مشایخ و اقطاب*، تهران: اشراقی.
- ـــــــ (۱۳۸۲)، *سلسله‌های صوفیهٔ ایران*، تهران: علمی و فرهنگی، چ۲.
- ـــــــ (۱۳۶۶)، *چگونه بهائیت پدید آمد*، تهران: فتحی.
- مرسلوند، حسن (۱۳۷۶)، *زندگینامه رجال و مشاهیر ایران*، تهران: الهام.
- معصوم‌علیشاه، محمد معصوم‌بن‌زین‌العابدین (۱۳۳۹)، *طرائق الحقایق*، تهران: کتابخانه بارانی.
- معیرالممالک، دوستعلی خان (۱۳۶۱)، *رجال عصر ناصری*، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۶۳)، *تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، تهران: علمی، چ۲.
- هدایت، مهدی قلی‌خان (مخبرالسلطنه) (۱۳۸۵)، *خاطرات و خطرات*، تهران: زوار، چ۶.
- نفیسی، سعید (۱۳۶۶)، *سرچشمه تصوف در ایران*، تهران: کتابفروشی فروغی.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

- نواب صفا، اسماعیل (۱۳۶۶)، *شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله*، تهران: زوار.
- والی‌زاده معجزی، محمدرضا (۱۳۸۰)، *تاریخ لرستان روزگار قاجار*، به تصحیح حسن والیـزاده معجـزی و محمد والیزاده معجزی تهران: حروفیه.
- یغمائی، اقبال (۲۵۳۷)، *شهید آزادی سید جمال واعظ اصفهانی*، تهران: طوس.
- Van den Bos,Matthis (2002),*Mystic Regimes, Sufism and the State in Iran, from the Late Qajar Era to the Islamic Republic*, Boston: Brill.

[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]

[DOR: 20.1001.1.22286713.1397.10.37.1.1]
[Downloaded from journal.pte.ac.ir on 2026-11-23]